



امام
مهدی
حماسه‌ای
از
نور

نوشته:

سید محمدباقر صدر

ترجمه:

کتابخانه بزرگ اسلامی

مددی مگر به چراغی نکنند آتش طور
چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

«حافظ»

امام مهدی حیاسه‌ای از نور

محمد باقر صدر

مؤسسه الامام مهدي

تقديم مي دارد

امام مهدي

حماسه‌ای از نور

نویسنده : آیه‌الله سید محمد باقر صدر

ترجمه و تصحیح از : کتابخانه بزرگ اسلامی

تنظیم صفحات از : برآبادی

از انتشارات : مؤسسه الامام المهدي

سال نشر : مولود نبوی ۱۳۹۸ هجری قمری

تیراژ : ۱۰۰۰۰

با همکاری : کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، خیابان گوته

پلاک ۲۲۱ تلفن ۳۵۲۸۴۹

کافران، می‌خواهند تا نور خدا را با گفتار باطل
خاموش کنند...

و البته خدا، نور خود را - هر چند کافران خوش
ندارند - تمام خواهد داشت.

«قرآن - صف ۸»

اشارتی و کنایتی

خداوند می فرماید :

* «پیامبر هرگز به هوای نفس، سخن نمی گوید. سخن او چیزی جز وحی الهی نیست. (۱)»

** «هرآنچه را که رسول، برای شما آورده بپذیرید و بپذیرید و از آنچه بازتان داشته، دوری گزینید. (۲)»

و پیامبر فرمود :

* «من بین شما در چیز گرانبها - ثقلین - بجا می گذارم. تا زمانی که به این دو، عنایت و تمسک دارید، هرگز گمراه نخواهید شد. و این دو هیچگاه از هم جدا نمی شوند؛ تا این که در کنار حوض، به من بازگردند.»
و این دو، «کتاب خدا» و «عترت و اهل بیت» من می باشند. (۳)»

** «جانشینان و اوصیاء من - حجت های خدا بر انسان، بعد از من - دوازده نفرند که اول آنها برادرم و آخرینشان پسر من باشد.»

گفته شد : ای رسول خدا، برادرتان کیست؟!

فرمود : علی بن ابیطالب (ع)

پرسیدند : پسرتان چه کسی است؟

فرمود : مهدی (ع)، آن کس که زمین را همان گونه که از ستم و بیدادگری پر شده است، از عدل و دادگستری آکنده می سازد. سوگند به آن کس که مرا، بحق، مبعوث به پیامبری

نمود؛ اگر از عمر دنیا جز يك روز باقی نماند، خداوند آن روز را آن اندازه طولانی گرداند تا فرزند من مهدی، قیام کند.

آن گاه، عیسی بن مریم - روح الله - پشت سراو نمازگزارد و زمین به نور پروردگار روشنی یابد و دامنه سلطنت و فرمانروائی مهدی، همه مشرق و مغرب را فراگیرد. (۴)

*** «آن کس که بمیرد و امام زمانش را نشناسد بمرگت جاهلیت مرده است. (۵)»

*** «آن کس که قیام مهدی (ع) را انکار نماید، براستی کافر است. (۶)»



و امروزه ما در شرایطی هستیم که به خدا شکایت می کنیم: «از فقدان پیامبران و غیبت امامان و بسیاری دشمنانمان و کمی دوستانمان و از فتنه های سخت و چیرگی محیط روزگار (۷)» معتقدیم و این اعتقاد، بر اساس تعالیم قرآن و سنت استوار است که :

تنها درمان دردهای بشریت، روانوردن به اسلامی است که در آن «امام زمان»، به روشنی، مطرح باشد و همه دعوتها و کوششها و خروشها، در جهت احیاء تعالیم «کتاب خدا و عترت پیامبر» قرارگیرد.

دعوت به مهدی (ع)، و مطرح کردن نام و نقش و اثر او، در جهان هستی و جهان اسلام، وظیفه يك فرد و گروه خاص نیست. چه مهدویت اصلی عمیق و ریشه دار، از اصول اسلامی بشمار می رود.

و اگر کتاب خدا و عترت پیامبر، هیچگاه از

هم جدا نمی‌شوند؛ پس چرا امروز، آن دو را از هم جدا کرده‌ایم؟ مگر نه اینکه جدایی این دو، باعث گمراهی و ضلالت می‌گردد...؟

و مگر نه اینکه پشتوانه گمراه نشدن همیشگی انسان‌ها را، پیامبر در مطرح کردن «کتاب خدا و امام زمان» - با هم - قرار داده است...؟

آیا برآستی در گروه‌های غیراسلامی هم، رهبر و پیشوای راستین گروه، همین اندازه مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد؟! نتیجه بی‌توجهی، به امام زمان، گونه‌گونی اندیشه‌ها و باورها، درباره اسلام است!

و علی (ع) را می‌بینیم که گوئی با فریاد خروشنده و توفنده خود، جمع نابسامان و پریشان روزگار ما را مخاطب ساخته که :

«وہ چه شگفت‌انگیز است این حقایق! پس چرا در حیرت نباشم از کج روی‌ها و دوگونگی‌هایی که این مردم در دین بایکدیگر دارند! نه پا در راه آئین رسول خدا می‌نهند، و نه پس از او، دل به سفارش جانشینش می‌بندند. نه به عالم نمان اعتقاد دارند و نه از زشتی چشم می‌پوشند. دل به امور مشکوک و نامعلوم می‌سپارند و سر و جان در راه خواهش‌های نفس می‌بازند.

هرچه را که دوست دارند، معروف و ستودنی است و از هرچه خوششان نیاید آنرا منکر و ناپسند می‌دانند!

در توفان مشکلات و دشواری‌ها، در پناهگاه روح نامتعادل خویش پناهنده می‌شوند، و در مبهمات و پیچیدگی‌ها، پایبند گمان خود هستند. گویا هر تنی از آنان خود به تنهایی، امام خود می‌باشد! به آنچه که با چشم ظاهر می‌بیند ایمان

راسخ دادند، و به خیال پوچشان، برای خود
دلایلی ساخته‌اند که به آنها چنگ می‌زنند و
اینسان، خود را اسوده می‌سازند. (۸)

و راستی را که زیربنایی‌ترین و ژرفترین دلیل ناپیوستگی‌ها
و اختلافات عقیدتی اینست که «مفاهیم دینی» را به گمان خود
برداشت نمائیم و به این برداشت‌های خودخواهانه، عمل کنیم!
و از پاسداران راستین مرزهای خدایی دین، حرفی به میان
نیاوریم و فراموش کنیم در همان آغاز فاجعه - که حق را از
مسیرش منحرف ساختند و بی‌مایگان هوسران را به جای مظهر
پاکی‌ها، به مسند، نشانند - دخت‌گرامی پیامبر خاتم فریاد
برآورد:

«پروردگارا... اطاعت ما خاندان را سامان
بخش امور اجتماعی، و امامت‌مان را نگاهدارنده
امت از اختلاف قرار داد. (۹)»

این درست است که بسنده کردن و قانع شدن به شناخت
استدلالی (تا چه برسد سطحی!) از مهدی (ع)، نمی‌تواند
باعث رضایت ما باشد و به این دل خوش کنیم که با دانستن نامی
و کنیه‌ای و القابی و احیاناً استدلالی، رسالت سنگین اسلامی
خود را - آن هم در شرایط دشوار کنونی - به انجام رسانده‌ایم
و شیعه راستین امام زمان شده‌ایم!!

اما بی‌خبر بودن از تنها رهبر معصوم الهی، تنها واسطه
عالم غیب، تنها باقیمانده و وارث همه انبیاء و اولیاء خدا
و بیانگر همه کتب آسمانی، به حدی که نتوانیم با قوت قلب
و اندیشه به دفاع از حریم حضرتش (که دفاع از ایدئولوژی
اصیل اسلامی خود ماست) پردازیم نیز؛ پذیرفتنی نبوده،
مایه اندوه و تأثر است.

و اینجاست که امام علی بن محمد (ع) می‌فرماید:

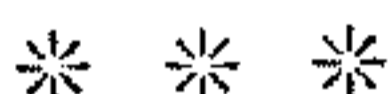
«اگر پس از غیبت قائم شما، از دانشمندان
کسانی نباشند که مردم را به سوی امام زمان
خوانند و به جانب او راهنمایی کنند و با برهان

های خدائی از دینش، پاسداری نمایند و بندگان
ضعیف خدا را از شبکه‌های ابلیس و یاران او،
وازدام‌های دشمنان اهل بیت - که زمام دل‌ضعیفان
شیعه را گرفته‌اند، همچون که سکان کشتی را -
رهائی بخشند؛ کسی بجای نمی‌ماند، مگر اینکه
از دین خدا برگردد .

چنین دانشمندانی، نزد خداوند، از گروه
برتران بشمار می‌آیند. (۱۰)»

پاك اندیشان نيك‌باور، می‌دانند که «هر قومی، هدایت -
کننده‌ای دارد. (۱۱)» و هر عصری، امامی. و امام علی (ع)
زمان ما، امام حسن (ع) زمان ما، امام حسین (ع) زمان ما...
امام صادق (ع) زمان ما... و خلاصه امام عصر ما، حضرت
حجه‌بن‌العسن علیه‌السلام است.

و همان‌گونه که یادآور شدیم، هر مسلمان معتقدی و وظیفه
دارد در شناختن و شناساندن این امام بحق، و در گام‌برداری
راستین در رهش بکوشد.



کتابخانه بزرگ اسلامی، که با عنایت حق و با استمداد از
پیشگاه ملکوتی امام زمان (ع) در نظر دارد در سری انتشارات
«مؤسسه الامام‌المهدی» آثاری ارزنده و اصیل را به این مهم
اختصاص دهد، مفتخر است که اولین نشریه این سری، با همه
فشردگی، در بردارنده بحثی ارزنده و عمیق از آیه‌الله سید
محمدباقر صدر می‌باشد.

ایه الله صدر :

از پژوهشگران ژرف اندیش دنیای اسلام است که با تالیف و نگارش آثار ارزنده، در شکوفائی اندیشه های اسلامی خدمتی بسزا نموده است.

گسترش دانش، همراه با دقت نظر استاد، باعث شده که ایشان در بسیاری از زمینه های علوم اسلامی اندیشه های نو و بررسی های ارزنده ای را ارائه دهند:

در فقه اسلامی و اصول فقه، نظرات و آثار استاد آنچنان عمیق است که امروزه، یکی از مراجع بزرگت و صاحب نام عالم تشیع بشمار می روند.

در فلسفه غربی و شرقی، در اقتصاد سرمایه داری و کمونیستی، در استقراء و اثر آن در علوم طبیعی، در عقاید و اصول دین، در زمامداری و ولایت جامعه اسلامی... نوشته های استاد همه اعجاب انگیز و دقیق است.

ان گونه که هر کدام می توانند روشنگر راه انسان امروزی - در پیچ و خم ایدئولوژی های گوناگون - گردند.

نواوری ها و برداشت هایی که بسیاری از آنها از تازگی ویژه ای برخوردارند، همه با روح تعالیم اسلام سازگاری راستینی دارند.

برخی از آثار استاد عبارتند از :

الفتاوی الواضحه

بحوث فی العروه الوثقی ۴ جزء آن چاپ شده است

بحوث فی علم الاصول که جلد اول آن تحت عنوان مباحث

الدلیل اللفظی چاپ شده است

الاسر المنطقیه للاستقراء

النیک اللاربوی فی الاسلام

اقتصادنا

فلسفتنا

المعالم الجديدة في الاصول

بحث حول الولاية

بحث حول المهدي = متن این ترجمه

کتاب حاضر، که در بردارنده اندیشه‌هایی ژرف و دقیق، در باره ولی عصر، حضرت حجه بن الحسن علیه السلام می‌باشد، به عنوان دیباچه‌ای بر کتاب ارزنده «امام مهدی و غیبت صغری» نوشته محمد صدر - که از شاگردان فاضل درس استاد می‌باشند - به نام «بحث حول المهدي» به نگارش درآمده، که اینک جداگانه منتشر می‌گردد.

امید است این کار، همچون یادی از حماسه جاودانه نور خدای مورد رضایت آستان پر عظمت امام مهدی (ع)، و قبول خاطر ارادتمندان حضرتش قرار گیرد.

پانوشتها

- ۱- قرآن - سورة نجم ۴-۳.
- ۲- قرآن - سورة حشر ۷.
- ۳- این حدیث (ثقلین) از طریق بیست و چندتن «صحابی» روایت شده است و در مراجع مختلف حدیثی، تفسیری، تاریخی و لغوی از کتب اهل سنت با تعابیر مختلف، ثبت و نقل شده است. برای نمونه :
- صحیح مسلم ج ۸/۱۲۲ - مستدرک حاکم نیشابوری ج ۳ / ۱۰۹ و ۱۴۸ و ۵۳۳ - سنن ترمذی ج ۲ ص ۳۰۷.
- ۴- محدث بحرانی «غایه الحرام ص ۱۹۶» به نقل از «فرائد السمطین».
- ۵- محمد بن یعقوب کلینی «اصول کافی ج ۲ ص ۲۰۸، «غیبت نعمانی، چاپ مکتبه الصدوق ص ۱۳۰».
- ۶- نیابیع الموده ص ۴۴۷ - البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان باب ۱۲- العرف الوردی فی اخبار المهدی ج ۲/۸۳.
- ۷- دعای افتتاح.
- ۸- نهج البلاغه فیض خطبه ۸۷.
- ۹- احمد بن علی طبرسی «احتجاج» مطبعه النعمان نجف ج ۱ ص ۱۳۴.
- ۱۰- شهید ثانی «منیه المرید» چاپ جمفری مشهد ص ۲۵.
- ۱۱- قرآن - رعد ۷.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اعتقاد به مهدی» تنها نشانگر يك باور اسلامي - با رنگ خاص ديني - نيست؛ بلکه، افزون بر آن، عنواني است براي خواسته ها و آرزوهای همه انسان ها؛ باکيش ها و مذاهب گوناگون، و هم چنين، بازده اللهم فطري مردم است، که با همه اختلاف ها شان در عقیده و مذهب، دريافته اند که براي انسانيت در روی زمين «روز موعود»ی خواهد بود؛ که با فرارسيدن آن، هدف نهائی و مقصد بزرگ رسالت های آسماني تحقق می يابد و مسير آن - که در طول تاريخ، پر از فراز و نشيب و پرتگاه بوده - به دنبال رنجی بسيار، همواری و استواری لازم را می يابد.

انتظار آینده ای اين چنين، تنها در درون کسانی که با پذيرش ادیان، «جهان غيب» را پذيرفته اند راه نيافته، بلکه به ديگران نیز سرايت کرده است. تا آنجا که می توان

انعکاس چنین باوری را در مکتب‌هائی که جهت‌گیری اعتقادی‌شان، با سرسختی وجود «غیبت و موجودات غیبی» را نفی می‌کند، دید.

برای مثال، در ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را بر اساس تضادها تفسیر می‌کند، روزی مطرح است که تمامی تضادها از میان می‌رود و سازش و آشتی حکمفرما می‌گردد. بدین‌سان می‌بینیم که تجربه درونی‌ای که بشریت تاریخ، در مورد این احساس داشته، در میان دیگر تجربه‌های روحی، از گستردگی و عمومیت بیشتری برخوردار است.

دین نیز، در عین حالی که به این احساس روحی همگانی استواری می‌بخشد؛ با تأکید این عقیده که «زمین، همانگونه که از ظلم و بیداد پرشود؛ از عدالت و دادگری آکنده خواهد گشت» به این احساس، ارزشی عینی بخشیده، جهت فکری باورمندان به این اعتقاد را، به سوی «ایمانی به آینده راه» متوجه می‌سازد.

چنین ایمانی، تنها مایه دل‌داری و شکیبائی نیست، بلکه آفریننده یک سرمایه روحی بزرگ است که نیروی دفاعی جاودانه‌ای را سبب می‌شود و مبارزه باستم و ستمبارگی را - هر چند که بر همه گیتی چیره باشد - همیشه ممکن جلوه می‌دهد. زیرا چنان پرتوی از فروغ امید را به دل‌ها می‌افکند، که همواره در روح آدمی، ظلمت ناامیدی را نابود می‌کند و به سوی این اعتقادش می‌کشاند:

اگر رخدادهای دهشتناک به روی هم انباشته گردند و جهان در تل تاریکی‌ها و ستم فرو رود؛ باز هم باید مشعل امید را در دل روشن داشت و به سوی عدالت رفت، زیرا «وجود روز موعود» نشان می‌دهد که عدالت، توانائی زو برو شدن با جهانی پر از ستم و بیداد را نیز دارد، و می‌تواند بنیادهای ظلم را — هر چند هم ریشه‌دار و قوی — به لرزه درآورد؛ و برگستره جهان بیدادزده، چیرگی یابد. هم‌چنین، گویای این حقیقت است که «ستم به ناچار، درهم خواهد شکست؛ حتی آن زمانی که برفراز برترین قله‌های توانمندی باشد.» بنا بر این، به هر فرد ستمزده و هر توده ستم کشیده، امیدی بزرگ می‌بخشد؛ که خود را بردگرگون‌سازی بنیادها و بازسازی جامعه توانا ببیند.

از آنجا که اعتقاد به مهدی، پیشینه‌ای درازتر و دامنه‌ای گسترده‌تر از اسلام دارد؛ طبیعی است که مرزهای اسلامی آن، تمامی آرزوها و چشمداشت‌هایی را که از سپیده دم تاریخ به این اعتقاد پیوسته، در خویش جای داده و از آنچنان بار فرهنگی پر توانی برخوردار ساخته که بتواند سرمایه روحی بزرگی، برای «مستضعفین» دنیا باشد؛ و در برافروختن احساسات همه ستمکش‌ها و شکنجه دیده‌های تاریخ، و رهبری آنها به سوی عدل و داد؛ قدرت بیشتری داشته باشد. زیرا اسلام، موضوع این اعتقاد را، از محدوده «ذهن» به دنیای «واقعیات» آورده، و آن را از «اینده» به «حال» انتقال داده است، تا به جای باورداشتن

و چشم دوختن به نجات دهنده‌ای که در آینده ناشناخته و دور پدید می‌آید؛ به‌رهائی بخشی ایمان داشته باشند که اکنون هست و همانند دیگر منتظران، چشم به‌راه رسیدن روز موعود و شرایطی است که به‌او امکان می‌دهد تا به هدف بزرگ خود جامعه عمل بپوشد.

بنابراین موضوع مهدی، در این جا، نه‌اندیشه چشم به راه نشستن کسی است که باید زاده شود، و نه يك پیشگوئی است که باید در انتظار مصداقش ماند! بلکه واقعیت استوار و فرد مشخصی است که خود نیز، در انتظار رسیدن هنگام فعالیتش بسر می‌برد، و در میان ما - با گوشت و خون خویش - زندگی می‌کند؛ ما را می‌بیند و ما نیز او را می‌بینیم. در فضای دردها و رنج‌ها و آرزوهای ماست و در اندوه و شادی ما شریک است. شکنجه‌های آزرندگان و تیره‌روزی ناکامان زمین و بیداد ستمگران را - دور یا نزدیک - می‌بیند و به انتظار لحظه‌ای است که فرا رسد و دست پرتوان خویش را به سوی همه رنج کشیدگان و محرومان و سیه‌روزان دراز کند و طومار ستمگران را بریده و درهم پیچد.

البته تقدیر این رهبر منتظر، چنین است که خود را آشکار نسازد و با اینکه همراه بادیگران؛ لحظه موعود را انتظار می‌کشد، خود را به آنان ننمایاند.

روشن است ویژگی‌های اسلامی این فکر، فاصله پنهانی موجود بین ستمزدگان و آن نجات‌بخش مورد انتظار

را. کم می‌کند و احساس روحی مشترك، میان بیدادکشیده و نجات‌بخش، پللی می‌شود که فاصله دراز انتظار را کوتاه کند. اگر از ما خواسته‌شود که «مهدی» را - به عنوان انسانی مشخص، که هم‌اکنون زنده است - بپذیریم و اعتقاد داشته باشیم که او هم مانند ما زندگی می‌کند و چشم به راه روز موعود است؛

این باور، در حقیقت مارا، به اندیشه طرد بی‌حد و مرز همه‌ستم‌ها سوق داده است؛ که مهدی سبیل آن است و هم‌اکنون به صورت يك رهبر طردکننده ستم، تجسم یافته که منتظر است و - همانگونه که در احادیث آمده - به گونه‌ای رخ می‌نماید، که فرمانبری از هیچ فرمانروائی را نپذیرفته است، و ایمان به او، هم‌ایمان به ستم‌برانندازی است، و هم همگامی و همراهی با او.

در احادیث نیز، پیوسته، «انتظار فرج» و درخواست ظهور مهدی، ترغیب و توصیه شده است تا مؤمنان همواره، چشم به راه او باشند. و این تشویق، تحقق همان پیوستگی روحی و وابستگی وجدانی منتظران ظهور و رهبرشان است. این پیوند و بستگی، جز با اینکه مهدی را هم‌اکنون انسانی تجسم یافته بشماریم، پدید نمی‌آید.

می‌بینیم که «تجسم یافتن مهدی»، تحرك تازه‌ای به «فکر انتظار مهدی» می‌بخشد و آن را از توانایی فرآفرینندگی بیشتری برخوردار می‌کند. گذشته از آن، در انسانی که به طرد ستم‌ها پرداخته، و رهبر منتظر خود را

نیز همدرد و همرنج و همسان و وابسته به خویش احساس می‌کند. نوعی مقاومت و شکیبائی - در برابر دردهائی که در اثر محرومیت به او رسیده - ایجاد می‌گردد.

البته «تجسم مهدی» در عین حال، «موضوع مهدی» را در نزد گروهی از مردم، با ویژگی‌های منفی، معرفی کرده است. زیرا آنها چون به دشواری می‌توانند قضیه را فرض و تصور کنند، می‌پرسند:

اگر مهدی، فردانسان زنده‌ایست - که از ده قرن پیش با همه توده‌ها معاصر بوده، و اگر این زنده بودنش نیز تا زمان ظهور ادامه یابد - چگونه می‌توان برای يك انسان، چنین زندگانی درازی را پذیرفت؛ و اینکه توانسته است از دست قوانین طبیعی - که پیری و فرسودگی را مقدر هر انسان کرده - جان سالم بدر ببرد؛ اگر واقع بینانه بیندیشیم، چنین فرضی محال نیست؟!!

و نیز می‌پرسند:

خداوند پاك و برتر، چه اصراری در مورد این انسان ویژه دارد، که به خاطر او، قوانین حاکم بر طبیعت را در هم ریخته و - برای طولانی کردن زندگی او و نگاهداریش به خاطر روز موعود - به کاری محال پرداخته؛ مگر مادران بشر، از زادن رهبران باکفایت عقیمند؟ چرا خداوند روز موعود را برای رهبری نمی‌گذارد که همراه با سپیده دم آن روز، زائیده شود و مانند همه مردم زمانش پرورش

یابد، و نقش خود را به انجام برساند؟ تا زمینی را که به هنگامه او، پرا ازستم و بیدادگشته؛ آکنده از عدل و داد نماید؟

همچنین می پرسند:

اگر «مهدی» نام فرزند یازدهمین امام، از اهل بیت است و در سال ۲۵۵ ه.ق. زاده شده، و پدرش نیز در سال ۲۶۰ ه.ق. درگذشته؛ پس وی در هنگام وفات پدر، کودکی خرد سال بیش نبوده و مسلماً پنج سالگی سنی نیست که پدری بتواند فرزندش را آمادگی کامل فکری و دینی بخشد، پس چگونه این فرد توانسته شایستگی لازم را بازیابد و به ایفای نقش بزرگ خویش در صحنه دین و دانش پردازد؟

می پرسند:

اگر این رهبر، شایستگی لازم را برای نجات مردم دارد، پس این همه انتظار طولانی برای چیست؟ مگر این همه رنج و محنت و رویدادهای جانگداز جهانی بس نیست، که ظهور او را برای برپای داشتن عدالت شایسته بنماید؟

و نیز می گویند:

بر فرض، امکان چنین امری را پذیرفتیم؛ باز چگونه می توانیم وجود مهدی را محقق انگاریم؟ آیا انسان می تواند درستی اینگونه فرضیه ها را - بی آنکه دلیل علمی یا دینی کوبنده ای اقامه گردد - باور کند؟ و آیات آنها نقل چند روایت،

درست یا نادرست، برای واداشتن ما به پذیرش این فرضیه کافی است؟

همچنین در مورد نقش مهدی در روز موعود، این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه یک فرد می‌تواند چنان نقش بزرگ قاطع و دگرگون‌کننده‌ای را در صحنه گیتی داشته باشد؟ «یک فرد» هر چه هم که بزرگ باشد، به تنهایی نمی‌تواند تاریخ را ساخته و آن را وارد به مرحله تازه‌ای کند. زیرا هسته‌های اصلی یک جنبش تاریخی، تنها در زمینه‌های عینی و تضادهای موجود در آن جامعه، پرورش می‌یابد و عظمت شخص نیز از همین زمینه‌ها سرچشمه می‌گیرد.

همچنین می‌پرسند:

کدام شیوه فکری است که بتوان از محتوای آن، عاملی را تصور کرد که دگرگونی بنیادین و بزرگ، و پیروزی کوبنده عدالت را بر همه موجودیت‌های ستم و بی‌داد و سرکشی، به دست «فرد» ممکن بشمارد؛ درحالی‌که نفوذ و توانائی ستمگران، بسیار است و آخرین افزارهای نابودی و ویرانی را در اختیار دارند، و به موقعیت‌های وحشتناکی در صحنه قدرت‌های لشگری و سیاسی رسیده‌اند؟

آنچه که گذشت، پرسش‌هایی است که گهگاه در مورد «مهدی» به ذهن می‌آید و به اشکال و صورت‌های گوناگون بیان می‌شود. انگیزه‌های راستین این پرسش‌ها، تنها

جنبه فکری ندارد، بلکه اریک : نشاء روحی نیز سرچشمه می گیرد که باید آن را «احساس از واقعیت های چیره جهان» و یا «ناتوان شمردن فرصت ها برای ایجاددگرگونی ریشه ای» نامید. و از آنجا که این احساس ها از سوی واقعیت های حاکم بر جهان برانگیخته می شوند، باگذشت روزگار، این پرسش ها نیز در پی هم ردیف می گردند و تردید و دودلی ها را بیشتر می کنند، تا آنجا که روحیه شکست و ناتوانی، کار را بجایی می رساند که آدمی خیلی دشوار می تواند تصور کند که جهان را چنان دگرگون کننده ای در هم می ریزد و آن را ازستم های تاریخی تهی می سازد و مایه های تازه بدان می بخشد؛ که بر بنیاد درستی و دادگری باشد. و این دشواری تصور، باعث می شود که آدمی تردیدها و دودلی های خویش را به گونه پرسش های مکرر آشکار کند و انگیزه ای برای نفی موضوع گردد.

اکنون ما پرسش های یاد شده را بررسی می کنیم و در کنار هر کدام، لحظاتی کوتاه به تفکر می ایستیم.

زندگانی طولانی مهربانی

این پرسش مطرح است که آیا امکان دارد يك انسان، قرن‌های بسیار زندگی کند، تا رهبر موعود را مصداق چنین عمری بگیریم؟ و بگوئیم او اکنون بیش از ۱۱۴۰ سال را سپری کرده و حدود چهارده برابر يك انسان معمولی که مراحل زندگی را، از کودکی تا پیری، دیده عمر کرده است؟! در پاسخ باید گفت که «امکان»، یکی از سه معنی زیر را می‌دهد:

۱- امکان عملی

۲- امکان علمی

۳- امکان منطقی یا فلسفی

مقصود از «امکان عملی» آن است که يك امر تا آن حد «شدنی» جلوه نماید، که در وجود هر کسی قابلیت نمود داشته باشد. برای مثال: سفر به اقیانوس‌ها و رسیدن به

عمق دریاها و رفتن به کره ماه، اموری هستند که امروزه امکان عملی یافته‌اند.

غرض از «امکان علمی» هم، آن است که اگرچه امری به مرحله امکان عملی نرسیده باشد که با ساخته‌ها و پدیده‌های تمدن کنونی، به انجام آن مبادرت کنیم. اما در آستان دانش و در برابر موضع‌گیری‌های پویای علم، نتوانیم دلیلی بیابیم که امکان آن امور و وقوعشان را نفی کند.

برای مثال: فرود آمدن انسان در کره زهره، از دیدگاه دانش، به هیچ وجه نشدنی نمی‌نماید. وانگیزه‌ای برای نفی وقوع آن وجود ندارد، بلکه موضع‌گیری‌های کنونی دانش، می‌رساند که: گرچه این آرزو تا به امروز تحقق نیافته، ولی در امکان وقوعی آن تردیدی نیست. زیرا میان فرود آمدن انسان در کره زهره و کره ماه، بیش از یک درجه فاصله نیست؛ و با گذشتن از دشواری‌هایی که دورتر بودن راه پدید می‌آورد؛ فرود آمدن در زهره را - اگرچه عملاً امکان نیافته - از نظر علمی می‌توان ممکن شمرد. برعکس، رفتن به خورشید از نظر علمی هم، ناممکن است. زیرا دانش و تجربه، جایی برای تصور آن ندارد، که مثلاً اختراع پوششی را ممکن بدانیم که جان انسان را در برابر کوره وحشتناک و سهمگین خورشید، محافظت کند.

هدف ما از امکان فلسفی یا منطقی نیز، آن است که امری، در برابر عقل - یا بادر نظر گرفتن تجربه‌های پیشین و قوانین گذشته - مانعی برای تصور وقوع نیابد تا حکم

به محال بودن امکان آن دهد.

برای مثال: امکان منطقی ندارد که سه پرتقال به دو بخش مساوی تقسیم شوند، بدون آنکه یکی را به دو نیم کنیم. زیرا عقل پیش از تجربه و عمل می گوید که «سه» یکعدد «فرد» است و هیچگاه زوج نمی شود، پس عقلا ممکن نیست که سه پرتقال را به دو بخش مساوی تقسیم نمائیم. زیرا بخش پذیری آن به دو قسمت مساوی، مستلزم آن است که «سه در آن واحد، هم فرد باشد و هم زوج»! و این تناقض است و «تناقض محال منطقی است».

اما رفتن انسان به درون آتش، بی آنکه بسوزد، و نیز رفتن آدمی به کره خورشید - بی آنکه گرمای خورشید در او اثر کند - امری نیست که از جنبه منطقی محال باشد، چون مستلزم هیچ تناقضی نیست.

اگر فرض کنیم حرارت جسمی که گرمای آن بیشتر است، در جسمی با گرمای کمتر، اثر نکند، تناقض از بین رفته است. هر چند این فرض برخلاف تجربه های گذشته ماست که ثابت می کند: دو جسم، که یکی حرارتش بیشتر از دیگری باشد، وقتی در کنار هم قرار بگیرند، به مبادله حرارت می پردازند، تا حرارت هر دو مساوی گردد.

بنا بر این درمی یابیم که امکان منطقی، دایره ای پهناورتر از امکان علمی دارد و دایره این یکی نیز نسبت به دایره عملی از گستردگی بیشتری برخوردار است.

شکی نیست که از نظر منطقی، امکان زندگانی هزاران

ساله برای انسان وجود دارد. زیرا این مسئله از نظر عقلی محال نمی باشد. و در اینگونه فرضیه ها، تناقضی دیده نمی شود. زیرا «زندگی» مفهومی است که «مرگ» زودرس را در خود نهفته ندارد و در این امر تردیدی نیست. همچنین مسلم است که زندگانی طولانی، فعلا امکان عملی ندارد، و مانند مسائلی چون - رفتن به ماه و فرورفتن در آبها - نیست، که با وسائلی که اکنون در اختیار بشر است؛ و با دست آوردهائی که از محتوای آزمایش های علمی نصیب انسان گشته، بتوان عمر انسان را به صدها سال افزایش داد. اما از دیدگاه های علمی، این مسئله صورت دیگری می یابد و باید گفت که دانش امروز دلیلی نمی بیند که امکان عمر طولانی را از جنبه نظری نفی کند.

بررسی علمی و بحث مسئله طول عمر، در حقیقت بستگی دارد به نوع تفسیری که علم فیزیولوژی از «پیری و فرسودگی» دارد. این قانون که: «پیری و فرسودگی» زائیده یک قانون طبیعی حاکم بر بافت های پیکره انسانی است، و ضروری است که بدن پس از رسیدن به آخرین مرحله رشد، کم کم فرسوده شده، برای ادامه زندگی، کارایی کمتری داشته باشد؛ تا آنگاه که در لحظه ای معین از کار بیفتند. آیا حتی در مورد بدنی هم که از هرگونه تأثیر خارجی برکنار مانده صادق است؟ یا اینکه فرسودگی و کاهش که در کارائی بافت و نسوج مجموعه بدن به چشم می خورد؛ نتیجه نبرد با عوامل بیرونی - مانند میکروبها

و سموم — است که به بدن انسان راه می یابند؟
این پرسشی است که دانش امروز، از خود می کند و در
راه پاسخ دادن به آن هم می کوشد. در محدوده برداشت های
علمی معاصر، به این پرسش پاسخ های گوناگونی داده شده
است: اگر پیری و فرسودگی و ناتوانی، نتیجه مبارزه جسم
با عوامل بیرونی معین، و تأثیر پذیری از آنها باشد؛
از جنبه نظری امکان دارد که بافت های تشکیل دهنده بدن
انسان را از عوامل معین و مؤثر در آن، برکنار داشت؛ تا
زندگی آدمی طولانی شود. اما اگر از دیدگاه دیگر به
بررسی بپردازیم، به این نتیجه می رسیم که پیری یک قانون
طبیعی است و هر بافت و اندام زنده ای، در درون خود، عامل
نیستی حتمی خود را نهفته دارد که در اثر مرور زمان؛
موجود زنده را خواه ناخواه به مرحله فرسودگی و مرگ
می رساند. ولی نگرستن از این دیدگاه هم مستلزم آن
نیست که هیچ گونه انعطافی در این قانون طبیعی راه نیابد.
بلکه اگر هم چنین قانونی مسلم انگاشته شود، تازه قانون
انعطاف پذیری است. زیرا هم ما، در زندگی معمولی مان
می بینیم؛ و هم دانشمندان در آزمایشگاه های علمی شان
مشاهده می کنند که: پیری یک پدیده فیزیوژیک است و
ربطی به «زمان» ندارد. گاهی زود فرامی رسد و گاهی با
فاصله زمانی بیشتری آشکار می گردد. تا آنجا که برخی از
سالمندان را می بینیم که نشانه های پیری بر اعضا انسان
ظاهر نشده و از نرمی و تازگی برخوردارند.

پزشکان و متخصصان نیز بر انعطاف‌پذیری این قانون تصریح دارند، حتی بعضی از دانشمندان توانسته‌اند عملاً از انعطاف‌پذیری این قانونی که طبیعی و ضروری تلقی شده است بهره‌گیرند؛ وزندگی پاره‌ای از حیوانات را از صدها برابر عمر طبیعی آنها بیشتر کنند!

اینان با بدست آوردن موفقیت‌های چشمگیر، قانون

(۱) هزاران سال است که بشر آرزو می‌کند که فرارسیدن مرگ را، که پدیده‌ای مقدر است، به تأخیر اندازد. در قرون گذشته، پژوهش‌های کیمیاگران، برای یافتن به اکسیر حیات به نتیجه نرسید. در اواخر قرن نوزدهم، پیشرفت‌های علمی موجب شد که امید به زندگی طولانی‌تر دوباره رونق بگیرد و شاید همین فردا، این رؤیای شیرین به واقعیت پیوندد!

در این مورد، دانشمندان، نخست به آزمایش‌هایی درباره حیوانات پرداخته‌اند.

برای نمونه: «مک‌کی» کارشناس برجسته دانشگاه کورنل - و «آکس کامفورت»، از دانشگاه لندن، تجربه‌هایی در مورد رابطه تغذیه و پیری انجام داده‌اند.

«آکس کامفورت» توانست در آزمایش‌های خود، طول عمر دسته‌ای از موش‌ها را پنجاه درصد افزایش دهد.

نتایج مطالعات چهارساله «ریچارد روچسلد»، کارشناس دیگر آمریکایی - در استفاده از «دی‌میتل‌آمینو - اتانول»، در طول عمر موش‌ها - در بهار ۱۹۷۲ م منتشر گردید.

این دانشمند و اکیپ همکارش، به این نتیجه رسیدند که مصرف «دی‌میتل‌آمینو - اتانول» طول عمر موش‌ها را، در مدت آزمایش، بین ۶ تا ۴۹ درصد افزایش داده است. مطالعه روی پشه‌ها با افزایش طول عمر آنها حتی تا ۳۰۰ برابر منجر شده است!

روزنامه رستاخیز شماره‌های ۸۳۵-۸۳۱، ۱۶-۱۱ بهمن ۳۶

«پاورقی کوتاه»

پیری طبیعی را شکسته، از نظر علمی روشن ساخته‌اند که عقب‌انداختن پیری یا فراهم ساختن موقعیت‌ها و عوامل معین، امری است که از نظر علم امکان دارد. و اگر دانش امروز، نمی‌تواند این برنامه را در مورد پدیده‌هایی چون «انسان» پیاده کند؛ تنها به دلیل دشواری‌های بیشتری است که در مورد انسان نسبت به حیوانات دیگر وجود دارد.

بنابراین علم با موضوع‌گیری‌های پویایش، نشان می‌دهد که از جنبه نظری؛ دلیلی برای نفی امکان درازشدن عمر انسان، اقامه نمی‌کند. خواه پیری را از این دیدگاه ببینیم که نتیجه و بازده مبارزه جسم با عوامل بیرونی و تأثیرپذیری از آنهاست و یا اینکه نتیجه یک قانون طبیعی است که در درون موجودات زنده نهفته است و آنها را به سوی مرگ و نیستی می‌کشاند.

در پرتو آنچه گفته شد، می‌توانیم درباره «عمر مهدی» به بررسی بنشینیم و به پرسش‌ها و شگفتی‌هایی که پیرامون آن را گرفته پاسخ گوئیم. پس از آنکه امکان علمی و منطقی عمر طولانی، مشخص شد و دریافتیم که دانش نیز، در راهی است که این امکان نظری را به امکان عملی مبدل سازد، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای شگفتی‌ها باقی نمی‌ماند. مگر اینکه در «دانش مهدی» شك کنیم و پیشی گرفتن علم او را بر کاروان دانش بشر، بعید بشماریم!

اگر این مسئله مطرح باشد که به خاطر نگاه‌داری زندگانی این رهبر، چگونه اسلام توانسته بردانش پیشی

بگیرد؟ طرح این پاسخ لازم است که: این تنها موردی نیست که اسلام از حرکت دانش پیش افتاده باشد. مگر مجموعه شریعت اسلامی، چندین سده بر حرکت علم و تحول طبیعی اندیشه‌های انسانی پیشی نگرفت؟ مگر اسلام در زمینه فرمانروائی درست، برنامه‌هایی را عرضه نکرد، که آدمیان - در حرکت مستقل خویش - پس از گذشت صد ها سال شایستگی رسیدن به آن برنامه‌ها را یافتند؟ و مگر قوانین استوار و فرزانه‌ای نیاورده که انسان - فقط در سال‌های اخیر - توانسته به راز و فلسفه وانگیزه برخی از آنها پی ببرد؟ یا مگر پیامبر اسلام به کشف و بازگوئی رازهای آفرینش پرداخت؟ رازهایی که از خاطر هیچ انسانی نگذشته بود و پس از سیر تکاملی دانش به اثبات رسیدند؟ اگر همه اینها را باور داریم، چگونه برای خداوند بلند مرتبه و فرستنده شریعت اسلام، دشوار می‌شماریم که مهدی را بردانش زمان پیشی دهد؟

ما در اینجا، فقط آن بخش از پیشی گرفتن‌های اسلام بر دانش را، پشتوانه استدلال خود قرار دادیم، که مستقیماً می‌توانیم آنها را درک کنیم. ممکن است نمونه‌های دیگری از پیش آگاهی‌ها را به آن بیفزائیم که هنوز سیر تکاملی دانش به آنها نرسیده است. برای مثال خداوند ما را آگاه ساخته که پیامبر را در یک شب، از خانه کعبه تا مسجد اقصی سیر داده است. درک چگونگی این سیر را، اگر در محدوده مرزهای قوانین طبیعی بررسی کنیم، نشانگر

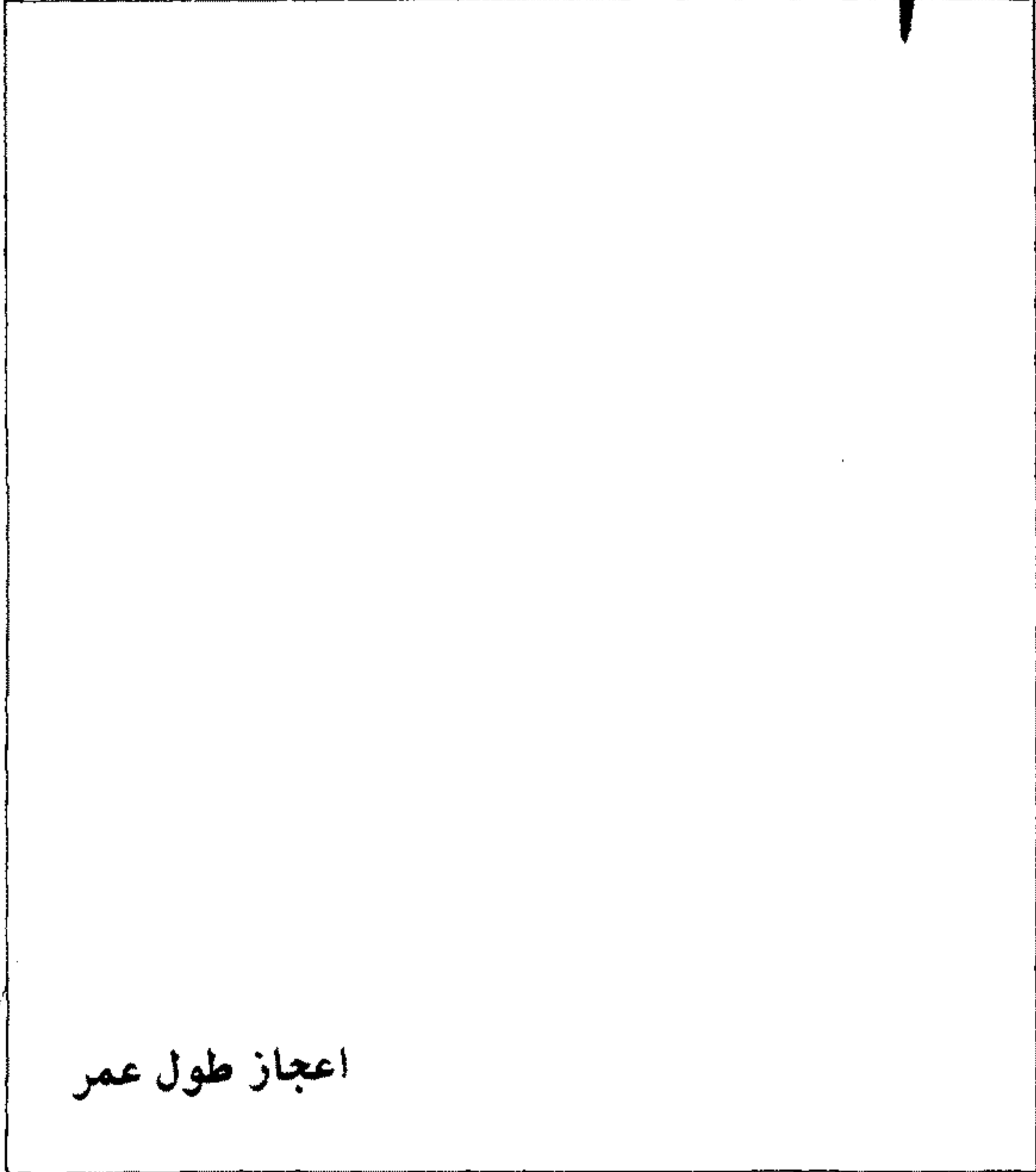
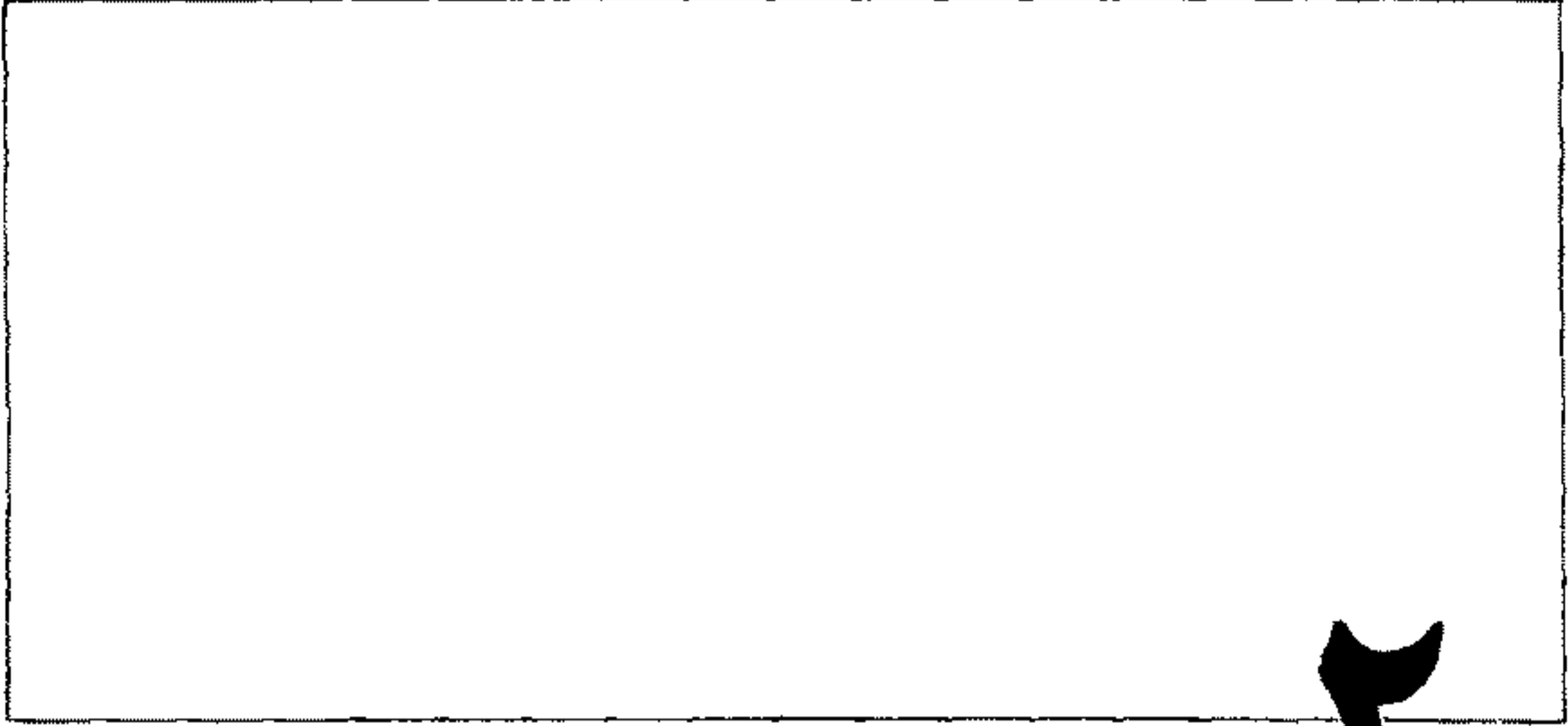
بهره برداری از قوانین حاکم بر طبیعت است؛ به شکلی که دانش هنوز، نتوانسته به ویژگی های آن راه یابد؛ به شکلی که صدها سال دیگر لازم است تا چگونگی آن مشخص گردد.

این خبر خدائی که از اعطای قدرت حرکتی چنان برق-آسابه پیامبر، یاد می کند- پیش از آنکه عمل بتواند چنین آرزویی را ممکن شمارد- بر همان پایه ایست که به آخرین جانشین تعیین شده پیامبر؛ چنان زندگانی درازی ارزانی شده است، یعنی درست پیش از آنکه دانش بتواند به چنان آرزویی جامه عمل بپوشد.

طول عمری که خداوند بزرگ، به موعود منتظر و نجات بخش بخشیده، در مرزهایی که مردم تاکنون بدان خو گرفته اند و دانش به آن قطعیت داده، امری شگفت می نماید. اما دیگر خود نقش دگرگون سازنده و کوبنده این رهبر، در مرزهای مورد پذیرش مردم امروزی و نمودهای تحولات تاریخی گذشته، شگفت آور نیست؛ مگر دگرگون کردن جهان و از نو ساختن بنای آن بر پایه تمدنی تازه، و شالوده ای از درستی و داد، که بر عهده او نهاده شده، نقش سترگی نیست؟ پس چرا وقتی از مقدمات این مأموریت بزرگ، با پدیده ها و پیوندهائی بیرون از محدوده پذیرفته های ما، بر می خوریم- همانند طول عمر او- دچار شگفتی می گردیم؟ زیرا شگفتی این ویژگی های مقدماتی، شگفت آورتر از ایفاگری نقش بزرگی نیست که مهدی موعود باید آن را به انجام برساند.

حال اگر روا بداریم که چنان نقش یگانه‌ای در تاریخ هستی بشر به وقوع پیوندد، در حالی که در تاریخ گذشته انسان همانند آن را نمی‌بینیم؛ چرا طول عمر او را، به این بهانه که همانندی برایش در زندگی‌های عادی ندیده‌ایم، این بهانه که همانندی برایش در زندگی‌های عادی ندیده‌ایم، نپذیریم؟

شاید این تنها يك تصادف باشد که در طول تاریخ انسانی، تنها دو تن مأمور به پاك ساختن تمدن انسانی از مایه‌های فساد و تباهی، و دوباره‌سازی آن گردند و هر دورا نیز، آنچنان زندگانی دراز شود که چندین برابر يك آدم معمولی، عمر کنند! «نوح» نخستین آن دو، در گذشته نقش خویش را به پایان برد و به گفته صریح قرآن، نهصد و پنجاه سال در میان توده خویش درنگ کرد و سر نوشتش آن بود که به دنبال طوفان، تمدن جهان را از نو بیاغازد. و دیگری «مهدی» است که نقش خویش را در آینده ایفا می‌کند و تاکنون بیش از هزار سال در میان توده خویش زیسته و مقدر چنین است که در روز موعود جهان را دوباره بسازد. پس چگونه زندگانی دراز نوح را باور داریم و طول عمر مهدی را نمی‌پذیریم؟



اعجاز طول عمر

تاکنون دریافتیم که زندگانی طولانی از دیدگاه دانش، شدنی است. حال استدلال‌های گذشته را نادیده می‌گیریم و فکر می‌کنیم که از دیدگاه علمی، مسئله طول عمر، غیر ممکن جلوه کند و پیری و فرسودگی، قانونی قاطع باشد که بشر، نه امروز و نه در مسیر دراز فردایش، توانائی چیرگی بر این قانون را پیدا نکند، اما از این فرض آیا جزاینکه نتیجه بگیریم عمر چندین صدساله (مانند عمر نوح و مهدی) امری ناهماهنگ با قوانین طبیعی‌ای است که دانش با افزارها و آزمایش‌ها و استقراء به اثبات رسانده. بازده دیگری عایدمان می‌شود؟

در چنین صورتی، پدیده طول عمر، «معجزه» ای به حساب می‌آید که یک قانون طبیعی را، درحالی معین، از تأثیر انداخته تا زندگانی فردی را که پاسدار پیام‌های

آسمانی است. از خطر نابودی حفظ کند. و این معجزه در باور مسلمانان - که از گفتار صریح قرآن و سنت پیامبر مایه می‌گیرد - نه در نوع خود استثنائی است و نه شگفت - انگیز. زیرا قانون پیری و فرسودگی، قاطعیتی بیشتر از قانون «انتقال حرارت از جسم گرم تر به جسم سردتر و تساوی نهائی حرارت آنها»، ندارد. در حالیکه این قانون، برای نگاهداری زندگی ابراهیم «ع» از تأثیر افتاد. در آن هنگام که ابراهیم را در آتش افکندند؛ تنها راه جلو - گیری از نابودیش، تعطیل این قانون بود. پس به آتش گفته شد «بر ابراهیم خنک و سلامت شو!» و او همان گونه که سالم در آتش افتاده بود، به سلامت از آن بیرون آمد و گزندی به او نرسید! جز این بسیاری دیگر از قوانین طبیعی، برای پشتیبانی از پیامبران و حجت‌های خدا بر زمین، به حالت تعطیل درآمده است:

دریا برای موسی (ع) شکافته شد. کاربر رومیان مشتبّه گردید و پنداشتند که عیسی (ع) را دستگیر کرده‌اند؛ در حالی که او را دستگیر نکرده بودند. محمد (ص) از خانه خویش که در محاصره انبوه قریشیان بود و آنان ساعت‌ها، در کمین او بودند تا بر وی بتازند؛ بیرون رفت و کسی او را ندید. زیرا خدا می‌خواست تا پیامبرش را از چشم‌های آنان پوشیده دارد.

هریک از این موارد، نشانگر تعطیل شدن یکی از قوانین طبیعی است تا از فردی که حکمت خداوندی نگهداری

اورا بایسته می‌شمرد پشتیبانی شود. اکنون کجای این مسأله اشکال دارد که قانون پر ی و فرسودگی نیز یکی از این نمونه‌ها باشد؟

از مباحثی که گذشت می‌توانیم به يك نتیجه کلی برسیم و بگوئیم: هرگاه پاسداری از زندگانی یکی از حجت‌های خداوندی، برای ادامه کارش و پایان بردن نقش‌سازنده‌اش: ضروری باشد، الطاف خداوندی دخالت کرده، برای نگهداریش، یکی از قوانین طبیعی را به حالت تعطیل در می‌آورد. و برعکس، اگر مدت مأموریت او سر آمده باشد، و وظیفه الهی تعیین شده‌اش را به انجام رسانده باشد، هماهنگ با قوانین طبیعی حیات؛ بامرگ روبرو می‌گردد و یا به شهادت می‌رسد.

این پرسش در اینجا پیش می‌آید که: چگونه تعطیل يك قانون طبیعی، شدنی است؟ و چگونه پیوندی که میان پدیده‌های طبیعت در کار است، گسیخته می‌گردد؟ آیا این باور با دانشی که پرده از چهره پیوندهای لازم طبیعت برگرفته، و بر پایه آزمایش‌ها و استقراء منطقی به شناساندن آنها پرداخته، ناسازگار نیست؟

در پاسخ باید بگوئیم که: خود دانش از قانون «ضروری بودن قوانین طبیعی» يك گام عقب نشسته و با این کار به پرسش بالا جواب داده است. دانش — بر بنیاد آزمایش و مشاهده — پرده از روی قوانین طبیعی می‌گیرد، و پس از تجربه‌های گوناگون در پیوند بین دو پدیده، رابطه آن دو

را يك قانون طبيعى اعلام مى دارد و مى گوید: هر گاه پدیده نخستین روی نماید، پدیده دیگر نیز به دنبال آن پدیدار مى گردد، اما هرگز در بیان يك قانون طبيعى، به يك پیوند گریزناپذیر و لازم، که از ژرفا و ذاتشان سرچشمه گرفته باشد، معتقد نیست. زیرا «گریزناپذیر بودن» يك حالت پنهانی است که با آزمایش و بررسی استقرائى و علمى، نمى توان آن را حتمى شمرد. از این روی، منطق دانش معاصر، تأکید مى کند که هر قانون طبيعى — به هر گونه ای که برای دانش شناخته شده — نمایانگر يك پیوند گریزناپذیر نیست، بلکه «در پی هم آئى» و مقارنه مداوم دو پدیده را مى رساند^۱. پس اگر معجزه ای روی داد و پیوند طبيعى

(۱) علت بودن يك نمود برای نمود دیگر (مانند برآمدن خورشید برای گرم شدن زمین) مستقیماً قابل دریافت نیست. تنها این مطلب را ادراك مى کنیم که يك نمود — برآمدن خورشید — پیوسته، نمود دیگری را در پی دارد که گرم شدن سطح زمین است. و نیز مشاهده شده است که توالی تخلف ناپذیر بعضی از حوادث، با بعضی دیگر، محدود به رشته خاصی از نمودها نیست؛ بلکه سیمای خاصی از طبیعت است، ولى نه ارتباط میان يك علت واحد و معلول آن، و نه کلیت این ارتباط در سراسر طبیعت، به خودی خود مشهود نیست و جزئى ضرورى از اندیشه ما رانمى سازد.

(دیوید هیوم)

و نیز، برای نمونه، رجوع شود به:

* شرودینگر، اروین «علم، نظریه، انسان» ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار چاپ اول ۱۳۴۸.

* پلانک، ماکس «علم به کجا مى رود» ترجمه احمد آرام، انتشارات فجر چاپ سوم ۱۳۵۴.

بین دو پدیده از هم گسیخت، گسستن يك پیوند، گریز ناپذیر نیست.

به راستی که «معجزه»، به معنی دینی کلمه، در پرتو منطقی دانش نو، مفهومی به مراتب بزرگتر از گذشته یافته است. و در قلمروی وسیع تر از آنچه که «اصحاب مدرسه»

← * ادینگتون، ارنولد «گریز از علیت» ترجمه مصطفی مفیدی، انتشارات روز چاپ اول ۱۳۴۸.

* دنوئی، لکنت «انسان در برابر علم» ترجمه شاپور کیمهانی - شهر چاپ و انتشار چاپ اول ۱۳۵۰.

* جعفری، محمدتقی «نقد و بررسی مثنوی» ج ۸ و ج ۱۴ انتشارات آخوندی چاپ اول ۱۳۵۲ و ۱۳۵۴.

۱) به پیروان مکتب «اسکولاستیک» اصحاب مدرسه می گویند. چون در قرون وسطی، بحث علمی و حکمتی تقریباً یکسره منحصر بود به آنچه در مدارس دیر و کلیسا واقع می شد و تعلیمات مقید بود به قیود مدارس مزبور، یعنی دستور اولیای دین مسیح؛ و مدرسه را به زبان لاتین «اسکولا» می گفتند، از این رو کلیه علم و حکمت آن دوره را منتسب به اسکولا نموده «اسکولاستیک» نامیده اند.

مهمترین خصایض اسکولاستیک عبارت بودند از:

۱- تحقیقات علمی، برای اثبات اصول دین بود نه برای کشف حقایق چه ایمان را بر عقل مقدم دانسته و می گفتند: برای ایمان فهم لازم نیست!
۲- استقلال فکر و آزادی رأی در کار نبود! هر کس از تعلیمات کتب مقدس بیرون می شد گرفتار تکفیر و آزار می گردید و می بایست توبه و استغفار کند!

۳- به دلیل فوق، قوه عقلی فقط متوجه مباحثه و مناظره و مجادله و همواره بازار بحث منطقی را گرم می داشتند و دل خود را به الفاظ خوش می کردند.

فروغی محمدعلی «سیر حکمت در اروپا» سازمان کتابهای جیبی چاپ اول ۱۳۴۰ - ج ۱ ص ۱۰۵.

از پیوندهای علت و معلولی دریافت می‌کردند، مطرح است. از نقطه نظرهای پیشینیان برمی‌آید که اگر دو پدیده، همیشه یکی پس از دیگری رخ نماید، پیوند میان آن دو، پیوندی است گریزناپذیر و منظور از «گریزناپذیری»، اینست که آن دو پدیده، نمی‌توانند از هم جدا باشند. اما در منطق دانش معاصر، این پیوند گریزناپذیر، جای خود را به «آئین مقارنه» و یا «از پی هم‌آئی همیشگی دو پدیده» داده است؛ بدون آنکه چنان گریزناپذیری پنهانی و حتمی، میان آن دو، لازم شمرده شود. با این تفسیر، معجزه، يك حالت استثنائی، در آن مقارنه همیشگی محسوب می‌گردد، و بایك گریزناپذیری منطقی هم درگیر نمی‌شود، تا نشدنی جلوه نماید.

وقتی از دیدگاه‌های دانش معاصر بنگریم، و بنیادهای منطقی استقراء را بررسی کنیم درمی‌یابیم که: «استقراء دلیلی بر پیوند حتمی بین دو پدیده نیست»، بلکه تنها دلیلی است بر ارتباط مداوم میان آن دو پدیده. ارتباط و پیوند مداومی که بر اساس حکمت الهی میان دو پدیده بوجود آمده است^۱. به دیگر سخن، حکمت نظم دهنده آفرینش، ایجاب کرده که میان پدیده‌های معین - به گونه‌ای مداوم - پیوند

(۱) کلیه نتیجه‌گیری‌های علمی که با آزمایش‌های متعدد، به روش استقراء، انجام شود «استقراء ناقص» است؛ زیرا از نظر علمی «استقراء کامل» وقتی مصداق پیدا می‌کند که همه موارد آزمایش شود.

و مقارنه و پي آبي وجود داشته باشد و همين حكمت است كه گمگاه، «گسيختگی» را ايجاب مي كند. و خداوند باگسستن حكيمانۀ پيوندهای تشكيل دهنده يك قانون طبيعي، وضعي استثنائي بوجود آورده و معجزه‌ای می نماید.



رازی از طول عمر و غیبت

در پرسش دوم این بود که: چرا خداوند بزرگ در مورد «مهدی» این همه اصرار دارد، که به خاطر او، قوانین طبیعت را به حال تعطیل درآورده است تا به او طول عمر بخشد؟ چرا رهبری روز موعود را به فردی وانمی‌گذارد که آینده از چهره او پرده به یکسو بزند، و زمینه‌های موجود در جامعه؛ او را ورزیده نموده، روی صحنه بیاورد تا به ایفای نقش عدل‌گستری خویش پردازد؟ و در یک سخن، سود غیبت طولانی مهدی چیست؟

«فلسفه غیبت و طول عمر»، پرسش بسیاری از پرسشگران است. و البته پاسخی که بر پایه ایمان به غیب باشد، مورد پذیرششان نیست و می‌خواهند بر پایه ارزش‌های محسوس و حاکم بر جامعه، پاسخ پرسششان داده شود. تا «نفس انقلاب مهدی ع» و چگونگی «روز موعود» را

بتوانند از لابلای فلسفه غیبت دریابند. لذا لازم است که فعلا از فرازهای عقیدتی موجود در ایمانمان، چشم پوشیم و پاسخ لازم را به شیوه زیر، ارائه دهیم:

«غیبت و طول عمر» از انگیزه‌هایی هستند که رهبر ذخیره شده می‌تواند، به یاری آنها، در روز موعود؛ انقلابی را که در انتظارش هستیم، به گونه‌ای نیکوتر ایجاد کند و نقش، و فعالیت و رهبری خویش را به پایان ببرد.

لازمه انقلابی آنچنان بزرگ و عمیق، موقعیت روحی ویژه‌ایست، که رهبر دگرگون سازنده باید داشته باشد. او باید با تمامی وجود، برتری مکتب خویش، و خردی و ناچیزی نظام‌های گوناگونی را که به نابودی‌شان برخاسته، احساس کند. هرچه که تار و پود قلب رهبر انقلاب، بیشتر با پوچی و ناچیزی تمدن و فساد زده جامعه عجین شده باشد؛ و هرچه بیشتر آگاه باشد که تمدن زمانش، تنها يك نقطه كوچك است از خط دراز سیر تمدن انسانی، از نظر روحی توانائی بیشتری برای روبرو شدن با آن تمدن و پیکار و چیرگی، و رسیدن به پیروزی را دارد. مسلم است که مقدار این توانائی روحی، بستگی دارد به فراز و نشیب‌ها و دگرگونی‌هایی که آن رهبر به خود دیده است.

با در نظر گرفتن اینکه برای نابود کردن يك موجودیت یا تمدن سترگ، نیروئی بسیار بزرگ و سرشار از توانائی روحی مورد نیاز است، به این نتیجه می‌رسیم که چون رسالت مهدی، در روز موعود، دگرگون‌سازی جهانی پر از ستم و

بیداد است۔ آن هم يك دگرگونی همه‌جانبه، که تمامی ارزش‌ها و نظام‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد۔ پس طبیعی است که او باید از این جهان سرمایه‌عظیمی از احساس روحی بگیرد، و خود نیز از فرآورده‌های جهانی که به ویرانی‌اش برخاسته، نباشد. زیرا هرکس در سایه تمدنی استوار پرورش یابد۔ که بر تمامی شئون هستی جامعه مسلط است۔ احساس هراسی از آن تمدن بدل می‌گیرد. چه در تولد و دوران کودکی، آن را غالب و زورآور و سرکش یافته و تا چشم به جهان گشوده، چیزی جز بازتاب‌های گوناگون آن تمدن ندیده است. برخلاف کسی که در دل تاریخ فرو رفته و پیش از آنکه تمدن حاکم موجود، رنگ هستی پذیرد؛ او در جهان زیسته و جز آن، تمدن‌های بزرگ دیگر را هم دیده که یکی از پی‌دیگری، بر جهان واحد، چیره گشته و سپس سرنگون گردیده‌اند. و مهمتر؛ همه این سرگذشت تمدن‌ها را۔ به جای آنکه در نوشته‌های تاریخی بخوانند۔ با دو چشم خود دیده و در پایان هم شاهد پیدایش و رشد و گسترش تمدنی بوده که باید پیش از روز موعود، آخرین بخش داستان بشر باشد.

او در کنار همه تمدن‌ها، بازیگرکی و هوشیاری زیسته و با آنها گام زده و ژرفائی را که می‌خواهد در دل آن فرو رود و شناکند، نه از لابلای سطور درهم تاریخ، بلکه در امتداد تاریخی زمان و همراه با تاریخ؛ نگریسته و شناخته است. و بهمین دلیل، چهره حاکم تمدن موجود جامعه را

سر نوشتی گریز ناپذیر نمی داند، و بدان بادیدی «روسو» وار که به حکومت سلطنتی فرانسه می نگریست، نمی نگردا.

آیا سوره کهف را خوانده و در سرگذشت آن جوانان، مطالعه کرده‌ای؟

... که به پروردگارشان گرویدند و خداوند، بر هدایت آنان بیفزود؟

آنان بایک نظام بت پرستی روبرو شدند که، بی رحمانه، بر اجتماعشان فرمان می راند و در نابود کردن هیچ بذری از بذرهای یگانه پرستی و از بین بردن اندیشه رهایی از پرتگاه شرك، کمترین درنگی نمی کرد.

جانشان در تنگنای غم افتاد و نومیدی، همچون خوره، روانشان را آزرده ساخت و روزنه های امید را پیش چشمشان بست.

پس از آزمایش راه حل های گوناگون، از ماندن در آنجا به ستوه آمدند! گرانشان بود که ببینند، باطل همیشه فرمان براند و بیداد کند و برحق چیره شود! و معیط را - از همه آن کسانی که دلشان برای حق می تپد - پاک سازد.

آن گاه، می دانی که خداوند بزرگ با ایشان چه کرد؟

سیصد و نه سال در غاری، که پناهگاهشان بود، خواب را بر آنها چیره ساخت.

... و سپس، از خواب بیدارشان نموده، به سوی صحنه زندگی روانه شان گردانید.

(۱) ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲ م) اندیشمند معروف فرانسوی، نویسنده «قرارداد اجتماعی» و «امیل» با این که در جهان فلسفه و اندیشه از بزرگترین منادیان انقلاب و دگرگونی بود، باز هم تصور یک فرانسه تپه ای از پادشاه برایش ترس آور بوده است. زیرا وی در سایه حکومت سلطنتی پرورش یافته و در طول زندگانش نیز همواره هوای آن را تنفس کرده بود!

نظام بیدادگری که با زور و ستم بر مردم زمانشان حکومت می‌راند، سرنگون و نابود شده بود؛ و تنها به صورت یکی از گزارش‌های تاریخی بجا مانده بود که نه کسی را می‌ترساند و نه لرزشی در دلها پدیدار می‌ساخت!

و اینها همه، از آن رو بود که جوانان پاک‌اندیش کشف، سرنگونی باطلی را بنگرند که دیرمانی توانائی و درازی زندگی آن، برایشان بزرگ جلوه می‌نمود! تافر جام کار را با چشم خویش ببینند و صولت باطل، در دلشان کوچک‌گردد.

چنین پیشامدی که برای یاران غار رخ نمود، برای رهبر منتظر نیز، روی می‌دهد، تا از لابلای زندگی درازی که به او داده شده:

اقیانوس ژرفی‌را، در هنگامی که چاله‌ای بیش نبود؛
و درخت تناوری‌را، در هنگامی که دانه‌ای کوچک بود؛

و روزگار دراز را، آن‌گاه که، تنها، جاننداری
در آن می‌زیست بنگردد...!

«مهدی‌ع» شخصاً در دل تاریخ فرورفته، و با هیبت خویش، به تاریخ پسر تو افکنده و نیرو داده است. لذا احساسی دارد لبریز از اینکه نظام‌ها و تمدن‌های پیرامون او، زائیده‌ی رویدادی از روایدهای زمانی تاریخ است، که در پی انگیزه‌های پدیدآورنده آنها، پدیدار شده‌اند و در پی انگیزه‌های نابودی‌شان هم از میان می‌روند؛ و عمر تاریخی تمدن‌ها هر اندازه هم که دراز شود بیش از مدتی کوتاه از عمر دراز تاریخ نیست.

از سوی دیگر، آزمودگی و تجربه‌ای که در اثر دیدار و

رودرروئی تمدن‌ها و جنبش‌ها و تحول‌ها، نصیب مهدی (ع) شده، اثر بزرگی در آمادگی روح و اندیشه او برای رهبری روز موعود گذاشته است. تجربه‌هایی این چنین، مهدی (ع) را در برابر فرازونشیب‌های فراوانی قرار می‌دهد و توانایی او را برای ارزیابی پدیده‌های اجتماعی و آگاهی بر علل و عوامل رنگ و نیرنگ‌های تاریخ، بیشتر می‌کند.

از این سخنان که بگذریم، دگرگون‌سازی جهان ظلم‌زده، که به رهبر منتظر واگذار شده، بر بنیاد همان رسالت آسمانی اسلام است. و بدیهی است لازمه انجام این مأموریت، وجود امامی نزدیک به سرچشمه وحی اسلامی است، که از شخصیتی ساخته و کامل و مستقل برخوردار باشد و بتواند از تأثیرات تمدنی که باید در روز موعود با آن به مبارزه برخیزد؛ برکنار بماند، برخلاف کسی که در دامن همین تمدن زائیده شده و پرورش یافته و اندیشه‌ها و احساساتش نیز در چار دیوار آن شکل گرفته است.

چنین کسی معمولاً، از پشتوانه‌ها و ارزش‌ها و رسوبات تمدن حاکم دور نمی‌ماند، هر چند که برای دگرگون ساختنش نیز، تاخت و تازی را رهبری کند. پس برای اینکه بتوان اطمینان پیدا کرد که راهبر منتظر، از تمدنی که او برای دگرگون ساختنش برگزیده شده، تأثیری نپذیرفته، باید شخصیت او به گونه‌ای کامل، در چنان مرحله‌ای از تمدن پیشین ساخته شود که چه از جنبه اصل و چه در روح کلی به تمدنی که با رهبری و موضع‌گیری خود، به تحقق آن برخاسته، نزدیکتر باشد.

۴

آمادگی کامل فکری و دینی مهدی (ع)

به بررسی پرسش سوم می پردازیم: اینکه مهدی (ع) چگونه آمادگی کامل رهبری را یافته در حالی که فقط پنج سال با پدرش زیسته و پنج سالگی، سنی مناسب پختگی شخصیت يك راهبر نیست؟

در پاسخ یادآور می شویم که: مهدی (ع) پس از درگذشت پدرش، بلافاصله به پیشوائی مسلمانان رسید، یعنی هنوز سنینی اندك از زندگانی ننگزشته بود که پیشوا شد و آنچه از مایه های روحی و فکری که برای پیشوائی لازم بود، فراهم داشت.

پیشوائی در سنین کودکی، پدیده ای است که دو تن از نیاکان او نیز - پیش از وی - به آن رسیده اند. اما پدیده پیشوائی در سنین اندك، در زمان امام مهدی (ع) به اوج

(۱) امام محمد بن علی جواد (ع) و فرزندش امام هادی (ع) که هر دو در سن هشت سالگی به پیشوائی رسیدند.

خود می‌رسد. اینکه از پیشوائی به عنوان يك پدیده یاد می‌کنیم:

(الف) پیشوائی امامان اهل بیت، مانند پیشوائی خلفای عباسی و فاطمی و... نبود که يك پایگاه سلطنتی باشد و از پدر به پسر به ارث برسد و دستگاه فرمانروا، پشتیبانی آن کند. بلکه پذیرش بنیادهای گسترده امام، تنها در صفحه‌های دل مردم، و از راه نفوذ روحی بود. همراه با اثبات این نکته که: تنها امامان اهل بیت، شایستگی امامت دارند.

(ب) این بنیادهای مردمی، از همان آغاز اسلام، در دل توده ریشه کرده و به روزگار امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) به مرحله شکوفائی و گستردگی خود رسیده، و آموزشگاهی که این دو امام تشکیل داده و سرپرستی نمودند، موج فکری پردامنه‌ای، در جهان اسلام گسترده، که مایه پیوست صدها فقیه و متفکر و مفسر، و همچنین دانشمندی بسیار در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و اسلامی به آن شد. تا آنجا که حسن بن علی و شامی گوید: «به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا نهصد استاد دیدم که از جعفر بن محمد حدیث نقل می‌کردند.»

(ج) شرایطی که در این آموزشگاه و بنیادهای مردمی نماینده آن، در جامعه اسلامی برای برگزیدن امام، و شناخت لیاقت او در پیشوائی لازم می‌شمردند، شرایطی دشوار بود. زیرا، ایمان داشت که امام، پیشوا و مقتدا نخواهد بود

مگر آنکه از همه اهل روزگارش، دانشمندتر و داناتر باشد. (د) در راه این آموزشگاه و بنیادهایش، مردمان زیادی، جان خویش را به خاطر عقیده به امامت، از دست دادند. زیرا دستگاه خلافت همعصرش، به آن با دید يك مكتب مخالف خود - دست کم از جنبه نظری - می نگریستند - و سرانجام این امر، تاخت و تازها و شکنجه هائی بود که فرمانروایان آن روزگار، با پی گیری، روا داشتند تا راه خود را هموار کنند.

چه بسیار کسانی که به دست دستگاه خلافت کشته شدند و یا در سیاه چالها، جان سپردند. اعتقاد به پیشوائی امامان اهل بیت، برای مردم بسیارگران تمام می شد، وفایده ای تشویق کننده هم نداشت، جز همان آرامشی که باورمند و معتقد، در روح خود حس می کند و یا به عنوان نزدیکی به خداوند، فرض می نماید.

(ه) امامان، که پیشوائی شان بر بنیادهائی این چنین، استوار می شد، نه جدا از جامعه بودند و نه مانند حاکمان در باروهای قصرهای سربه فلك کشیده، خود را از چشم مردم دور می داشتند.

بین آنها و مردم، هیچ حاجبی نبود، مگر در زمان هائی که نیروهای حاکم - با کند و زنجیر و تبعید و آوارگی - در روابط امامان و مردم، مانع پدید می آوردند. این امر از شماره بی شمار کسانی که از امامان به نقل حدیث پرداخته اند، و تعداد نامه هائی که با آنها رد و بدل می شده

و اکنون در کتابها محفوظ است، و همچنین دیدارها، مسافرتها و نماینده‌های امامان، در شهرها؛ فهمیدنی است. و ارتباط و برخورد امامان با طبقات گوناگون مردم و دانشمندان، آشکار است.

و (خلفائی که با امامان شیعه معاصر بودند، وجود ائمه و پیشوائی روحی‌شان را منشاء خطری بزرگ برای سرنوشت و دستگاه خود می‌دانستند؛ و از این روی، تمام تلاش خویش را به کار می‌گرفتند تا این پیشوائی را از میان بردارند. و در این راه، از هیچ گرفت و بند و زورآوری ممکن، روی نگردانیدند. حتی برای حفظ موجودیت خویش، نمایش‌هایی سنگدلانه و مداوم، از اسارت و تبعید و زنجیر و تاخت و تاز و شهادت ترتیب دادند و روح دل مسلمانان و دوستان امامان را به درد نشانندند.

با توجه و دقت به نکات تاریخی‌ای که گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که «امامت» در سنین کم، پدیده‌ای واقعی بوده، نه پنداری از پندارها؛ زیرا امامی که در کودکی به پیشوائی روحی و فکری مردم مسلمان رسیده، و مسلمانان حتی در کشاکش آن همه موج ویرانگر، باز خویشتن خویش را به پیروی و دوستی او گماشته‌اند، مسلماً باید از دانش و آگاهی و گستردگی دید، و دانا بودن به فقه و تفسیر و عقاید، بهره‌ای آشکار و چشمگیر داشته باشد. چون در غیر این صورت، نمی‌تواند مردم را به پیروی از خویش وادارد. می‌بینیم که امامان در موقعیت‌هایی بودند که پیر وانشان

از خرد و بزرگ می توانستند با ایشان بجوشند و به آسانی، از بازتابهای وجودشان بهره گیرند، حال آیا امکان دارد که کودکی مردم را به قبول امامتش بخواند. و آن را همچون درفشی - درفش افراشته اسلام - جلوه گر سازد، و این دعوت را مداوم در برابر چشم و گوش همگان انجام دهد، و مردم به او پنهان و آشکار بگردند و حتی در راه گرایش خویش، از بذل جان و مال هم نهراسند؛ اما از چگونگی حال و روز امام آگاهی نداشته باشند و «امامت در سنین کم» مردم را به جستجو در حقیقت قضیه و ارزیابی امام کودک و پرس و جو درباره وی واندارد؟

و آیا ممکن است که سالها بر موضع گیری پیشوایان امام و رابطه همیشگی اش با مردم بگذرد؛ باز هم پرده از چهره حقیقت به کنار نرود و چگونگی اندیشه و دانش امام - چه کودک و چه بزرگ - آشکار نگردد؟

بفرض محال که مردم نتوانستند حقیقت و واقعیت امر را دریابند، خلافت و نیروی حاکم که آن همه دشمنی علنی با امام داشت، چرا بر نخاست و پرده از رخساره حقیقت نینداخت؟

آیا برایش امکان نداشت؟ و آیا اگر امام کودک هم مثل همه کودکان بود و از سطح تفکر و اندیشه ای بزرگ و والا برخوردار نبود، بهترین دستاویز برای عرضه بی لیاقتی ها و بی ارزشی های امام به دست خلفا نمی افتاد تا به پیروان امامان عرضه کنند، و آن ستارگان درخشان

را بگویند و مشخص کنند که چنین کسانی نمی‌توانند پیشوای روحی و فکری مردم باشند؟ زیرا اگر اثبات بی‌لیاقتی يك انسان چهل پنجاه ساله که سرمایه‌های فراوان از علم و دانش زمانش را داراست، به مردم عادی، مشکل باشد، اثبات عدم لیاقت يك كودك، در رهبری مردم، دشوار نیست. برای نابود کردن امام، و پایمال نمودن شخصیت رهبری او؛ اثبات بی‌لیاقتی‌اش، کارگرت‌تر و قانع‌کننده‌تر از آن بود که خلفا دست به آن شیوه‌های غیر انسانی یازند. بخصوص با در نظر گرفتن اینکه شیعه برای امام، ویژگی‌های بزرگی را در نظر گرفته است.

اگر امام خردسال، از دانش و سطح تفکر عالی برخوردار نبود، خلفای معاصر، خیلی خوب می‌توانستند جنجال بپا کنند، اما سکوت آنها و سکوت تاریخ گواه است که امامت در سنین کم، پدیده‌ای حقیقی بوده نه ساختگی. و خلفا نیز حقیقی بودن امامت این امامان را، در مقام عمل و فکر، دریافته بودند و می‌دیدند که اگر هم خردسالی امام را علم کنند، و با این وسیله رهبری دینی و فکری او را بگویند؛ باز پیروز نیستند.

تاریخ گهگاه، از تصمیم‌گیری خلفا - بر استفاده از کم سنی رهبران شیعه و بی‌نتیجه ماندن کارشان - سخن به میان می‌آورد، اما حتی يك مورد هم نشان نمی‌دهد که این امر تزلزلی در روحیه پیروان ایجاد کند؛ و یا مدرکی ارائه نمی‌دهد که امامان - به هنگام کودکی - با پرسش و یا

مشکلی رو برو شوند و در پاسخ آن به تنگنا بیفتند و اطمینان مردم را نسبت به موقعیت و امامت خویش سست کنند. در نتیجه امامت در سنین پائین، پدیده‌ای واقعی در زندگانی اهل بیت بوده و تنها يك فرض خشك و خالی نیست.

برای پدیده رهبری در سنین پائین، نمونه‌های دیگری نیز می‌توان در میراث پیام‌آوران الهی یافت. برای نمونه: حضرت یحیی، که خداوند درباره او چنین می‌فرماید:

«ای یحیی، بانیرومندی و استواری این نامه را (فرمان پیامبری) بگیر - و ما، در کودکی به او حکمت و فرزاندگی دادیم.»^۱

اکنون که چگونگی امامت در سنین کودکی روشن شد، پیدا است که جایی برای اعتراض به امامت امام مهدی (ع) با سن کم، باقی نمی‌ماند.



ایمان به تحقق وجود مهدی

در پرسش چهارم، این مسئله مطرح شد که: بفرض پذیرش امکان طول عمر، غیبت و دیگر ویژگی‌های امام مهدی (ع)؛ تنها ممکن بودن امر، کافی و قانع‌کننده نیست. ما چگونه به وجود مهدی در روزگار کنونی ایمان داشته باشیم؟ آیا تعدادی روایت که در لابلای کتاب‌ها از پیامبر بزرگ (ص) نقل شده، کافی است که ما را به وجود امام دوازدهم معترف سازد؟ با این همه شگفتی و ویژگی‌های غیرعادی که مسئله مهدی دیده می‌شود، چگونه می‌توانیم ثابت کنیم که به راستی مهدی وجود تاریخی دارد و صرفاً يك فرضیه نیست، که يك سلسله شرایط روحی دست به دست هم داده و آن را در دل تعداد زیادی از مردم نشانده باشد؟

در پاسخ می‌گوئیم که: در موضوع مهدی، با این تعبیر

که وی رهبری منتظر است تا در سطحی برتر جهان را دگرگون کند، سخنانی بسیار از پیامبر بزرگ و امامان اهل بیت رسیده و در نصوصی بسیار، آنچنان تأکید شده، که در اصالت و صحت آن نمی توان تردیدی روا داشت. تا آنجا که تنها از طریق برادران اهل سنت، بیش از چهارصد حدیث در این مورد، از پیامبر گزارش شده است^۱ و اگر اخبار رسیده از طریق شیعه و سنی، شماره گردد رویهمرفته به بیش از ۶۰۰۰ روایت درباره امام مهدی (ع) برمی خوریم^۲، که مسلماً شماره بزرگی است و حتی در موارد بسیاری از مسائل بدیهی اسلامی که مسلمانان در آن ها تردیدی ندارند، و مورد پذیرش هستند، به این مقدار روایت وارد نشده است.

برای تجسم این اندیشه در امام دوازدهم، و پذیرش آن نیز دلایل کافی و روشن وجود دارد. که همه را می توان در دو دلیل فشرده: یکی اسلامی و دیگری علمی.

با دلیل اسلامی، وجود رهبر منتظر را ثابت می کنیم و با دلیل علمی روشن می نمائیم که «مهدی» تصور و افسانه نیست، بلکه حقیقتی است که وجود آن با تجربه تاریخی ثابت شده است.

دلیل اسلامی: درصدها روایتی که از پیامبر اسلام و امامان شیعه به ما رسیده و ویژگی های مهدی را برشمرده،

(۱) «المهدی» تألیف آیه الله سید صدرالدین صدر پاورقی ص ۴۴.

(۲) «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» تألیف لطف الله صافی.

درمی یابیم که او از اهل بیت و فرزندان حضرت فاطمه، و نهمین فرزند امام حسین (ع) و دوازدهمین امام از ائمه دوازده گانه است.

با اینکه ائمه شیعه، سعی داشتند که مسئله «مهدی» را در برابر عموم طرح نکنند، تا بدین وسیله از کشته شدن ناگهانی آن رهبر منتقم جلوگیری کنند؛ نه تنها تعداد روایات نقل شده به تعداد بالا رسیده است، بلکه يك سلسله برجستگی ها و نشانه هائی را می توان در آنها دید، که صحت صدور آنها را روشن می نماید. از جمله پیامبر (ص) در باره جانشینان و پیشوایان پس از خود، فرمودند که ایشان دوازده نفرند.

متن این حدیث، از طرق گوناگون، و با الفاظ گوناگون روایت شده است. و برخی از روایت شماران که روایات این گونه را شمرده اند، به بیش از ۲۷۰ روایت رسیده اند که همه آنها، از معروفترین کتاب های حدیثی شیعه و سنی گرفته شده، و از قلم کسانی چون بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود و احمد، در مسند، و حاکم - در مستدرک بر صحیحین - بازگو گردیده است.

بخاری، که یکی از گزارشگران این حدیث است، خود با امام جواد و امام هادی و امام عسکری (ع) همعصر بوده، و همین خصوصیت او، روشنگر معانی بزرگی است. زیرا ثابت می کند که حتماً چنین حدیثی از پیامبر نقل شده است، اما هنوز محتوای آن تحقق نیافته و «دوازده امام» در صحفه

دین پدیدار نشده‌اند، پس مسلماً نقل حدیث، بازتاب يك واقعت خارجی (شیعه دوازده امامی) نبوده است. وقتی يك دلیل مادی و عینی بر این امر یافتیم که حدیث یاد شده، پیش از تحقق توالی تاریخی دوازده امام، و پیش از آنکه پدیده خارجی مذهب شیعه دوازده امامی به صورت کامل آن عرضه شود، در کتاب‌های حدیث ضبط شده، می‌توانیم مسلم بگیریم که این حدیث، روشنگر يك حقیقت خدائی است که بر زبان پیامبر جاری شده است.

پیامبر بزرگ، بارها فرمودند: «جانشینان بعد از من دوازده تن هستند» و پس از آن مذهب شیعه دوازده امامی نیز، به صورت يك واقعت عینی، ظهور کرده، امام علی را به عنوان نخستین جانشین؛ و امام مهدی به عنوان پایان دهنده به کار و راه خود؛ برگزید. زیرا حدیث پیامبر، تنها با این گزینش است که واقعت خارجی می‌یابد.

دلیل علمی: پایه دلیل علمی ما، بررسی و تجربه زمان هفتادساله «غیبت صغری» است. غیبت صغری، نشان‌دهنده مرحله نخست امامت مهدی (ع) است. زیرا سرنوشت حتمی امام، این بود که از دیده‌های مردم پنهان بماند، اگرچه دل و خردش در میان مردم است، اما اگر غیبت بطور ناگهانی روی میداد، به ارکان مردمی امامت آسیب بزرگی می‌زد، چه که مردم به پیوستگی و جوشش و ارتباط با پیشوای زمان خویش خو کرده بودند. و اگر امام، یکبار غایب می‌شد، احساس می‌کردند که پیوند روحی‌شان با پیشوای

فکری و عقلی گسیخته شده است. این احساس، خلاء سهمناکی پدید می‌آورد که ممکن بود موجودیت 'سلام را به خطر اندازد و جمعیت مسلمان را به پریشانی و پراکنندگی بکشاند، پس با غیبت صغری زمینه‌چینی شد تا ارکان توده کم‌کم به غیبت خوگیرند، و خود را بر پایه غیبت شکل بخشند.

مردم در این دوره، از طریق یاران خاص و مورد اعتماد، با آن حضرت در تماس بودند. میان امام مهدی و پیروانش در مدت غیبت صغری، چهارتن حلقه اتصال و رابط فیض، از سوی امام به نیابت منصوب شده بودند آنها که در پارسائی و پرهیزکاری و دینداری، آوازه‌ای به سزا یافته عبارت بودند از:

۱- عثمان بن سعید عمروی

۲- محمد بن عثمان بن سعید عمروی

۳- ابوالقاسم حسین بن روح

۴- ابوالحسن علی بن محمد سیمری

این چهارتن، به ترتیب، هر کدام پس از درگذشت دیگری، به کار نیابت و نمایندگی پرداختند و نیازها و پرسش‌های شیعیان را در پیوستگی و ارتباط همواره خویش، به امام عرضه کرده و پاسخ‌های حضرت را که گاه زبانی و گاه به صورت نوشته بود، به آنان می‌رسانیدند.

به این ترتیب مردمی که از دیدار پیشوای خویش محروم بودند، دلخوش به مکاتبات و روابط غیر مستقیم گشتند. می‌بینیم همه توقیعات و نامه‌هایی که از امام رسیده دارای

يك خط و شیوه بوده است.

نواب امام، نزدیک هفتاد سال وسیله ارتباط با امام بودند تا آنکه آخرینشان «سیمری» پایان یافتن دوره غیبت صغری را اعلام کرد و هم شروع غیبت کبری را.

انتقال از غیبت صغری به غیبت کبری، نشان دهنده این واقعیت است که هدف‌هایی که از غیبت صغری وجود داشته برآورده شده و با این برنامه تدریجی شیعه از آسیبی که خلاء ناگهانی امام وارد می‌کرده، رسته و موقعیت شیعه براساس غیبت شکل گرفته است، تا اندک‌اندک، مردم برای پذیرش «نمایندگان عام» امام آماده‌گردند.

با این انتقال، نیابت و نمایندگی امام، از دست افراد مشخص برگزیده به مجتهدین عادل و بینا افتاد و در کارهای دین و دنیا پیروی از آنان لازم شد.

بی‌شک هر کس چنین فراهائی را بداند و به ارزیابی آنها بنشیند، درمی‌یابد که «مهدی» حقیقتی است که گروهی از مردم، همراه با آن زیسته‌اند و نمایندگان و سفیران ویژه او، نزدیک هفتاد سال، در لابلای روابط خود با شیعیان بازگوکننده این حقیقت بوده‌اند که بازیگری و نیرنگی در کارشان نیست و تناقضی در سخن و عملشان دیده نشده است.

راستی چگونه می‌توان پذیرفت که يك دروغ، هفتاد سال پایدار بماند و چهار تن بر آن چنان همداستانی کنند که گوئی، حقیقتی بزرگ است که با چشم خویش می‌بینند

و با آن زندگی می‌کنند، و در این مدت هم نقطه ضعفی از آنها آشکار نگردد که برانگیزنده تردید باشد؟

از گذشته‌های دور «چراغ دروغ بی‌فروغ» بوده است و منطق زندگی ثابت می‌کند که عملاً و با حساب احتمالات، محال است که دروغی بتواند با این صورت خاص، در تمام مدت روزگاری که بر مهدی (ع) گذشته، دوام بیاورد و همه وابستگی‌ها و نقشه‌ها را در بر بگیرد و اعتماد پیروانش را نیز جلب کند.

پس غیبت صفری، يك تجربه علمی شمرده می‌شود تا چیزی را که واقعیت عینی و خارجی دارد اثبات کند و پذیرش واقعیت رهبری امام مهدی را، با ویژگی‌های ولادت و زندگی و غیبت کبرای او، ممکن سازد.



چرا مہدی تاکنون ظہور نکرده؟

چرا پیشوا در طول این مدت روی ننموده است. و اگر به راستی او برای يك فعالیت اجتماعی بزرگ آماده شده، چه انگیزه‌ای سبب شده که - در طول سال‌های غیبت صغری و بعد آن تاکنون - او بر صحنه ظاهر نشود. در حالی که به هنگام غیبت صغری، موقعیت برای انقلاب اجتماعی آسان‌تر بود و رابطه مسلم او با پیروانش، به امام امکان می‌داد تا افرادی گزیده را گرد آورد و کار خود را از يك نقطه آغاز کند. و نیروهای حاکم در زمان غیبت صغری به این مرحله از قدرت‌های سهمناک که اکنون در اثر تحولات علمی و صنعتی در اختیار نیروهای جهانی است، نرسیده بودند؟ در پاسخ می‌گوئیم: پیروزی هر انقلاب و هر فعالیت اجتماعی، به يك سلسله شرایط و موقعیت‌های عینی و خارجی بستگی دارد که بدون فراهم شدن آن شرایط، نمی

تواند به هدف خود برسد.

اگرچه قسمتی از شرایط و موقعیت‌های انقلاب مهدی (ع) آسمانی و خدائی است و جنبه آسمانی دارد، اما اجرای کلی مأموریت او به گردآمدن شرایط عینی و خارجی وابسته است.

همان‌گونه که آسمان چشم براه ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد، و آنگاه ندای آخرین رسالت آسمانی را از سوی پیامبر ما بشنود؛ این انتظار یعنی اجرای برنامه الهی هم مستلزم تحقق موقعیت‌های عینی و خارجی است. موقعیت‌هایی که برای انجام يك دگرگونی بزرگ لازم است، یا عواملی است مانند محیط مساعد و فضای عمومی مناسب و یا بعضی ویژگی‌های جزئی که جنبش دگرگونی بخش از لابلای پیچ و خم‌های جزئی، در جستجوی آن است.

مثلاً در مقام مقایسه می‌توانیم از انقلابی که لنین در روسیه رهبری کرد، مثال بزنیم که به عواملی همچون جنگ جهانی اول، تزلزل امپراطوری تزار، از نظر کلی، و ایجاد محیط مناسب برای دگرگونی و عواملی جزئی‌تر، چون سالم ماندن لنین در مسافرتی که به داخل روسیه داشت و انقلاب را رهبری کرد، بستگی داشت. و اگر کوچکترین رویدادی برای او پیش می‌آمد، انقلاب توانائی خودش را از دست می‌داد و نمی‌توانست به نتیجه برسد.

سنت تغییر ناپذیر خداوند برتر، برای این است که اجرای انقلاب الهی مهدی نیز به موقعیت‌های خارجی

و پذیرنده‌ای که محیط مساعد و فضای عمومی را، برای درك و پذیرش انقلاب آماده می‌سازد، وابسته باشد. و بهمین دلیل هم بود که اسلام پس از گذشت چندین سده از پایان یافتن کار انبیاء پیشین و ایجاد خلاء تلخ چندین صدساله ظاهر شد. خداوند با همه توانائی‌اش در هموار ساختن همه مشکلات راه رسالت پیامبر، و ایجاد محیط مساعد برای ابلاغ این رسالت، نخواست چنین شیوه‌ای را بکار گیرد، بلکه با ابتلا و آزمایش، که تکامل بخش انسانند کار کلی انقلاب الهی را به گونه‌ای طبیعی و بر بنیادهای عوامل اجتماعی صورت داد.

البته این ویژگی، مانع نیست که گهگاه، در پاره‌ای از جزئیات دخالت خداوندی، از راه‌های غیر عادی انجام پذیرد، زیرا جزئیات در ساختن محیط مساعد، نقش اساسی ندارند و فقط گاهی برای حرکت در محیط مناسب لازمند. یاری‌ها و توجهات عینی‌ای که خداوند در لحظات دشوار به رهبران الهی می‌نماید، از این گونه است. برای پاسداری رسالت ابراهیم آتش نمرود را بر او سرد و سلامت می‌کند و دست یهودی‌ای که با شمشیر بر بالای سر پیامبر ایستاده، از حس می‌افتد و توانائی حرکت و تکان را گم می‌کند. و یا باد شدیدی می‌وزد و پرده‌های دشمنان حق را که در روز خندق مدینه را محاصره کرده‌اند، از بیخ و بن بر می‌اندازد؛ و هراس در دل آنها می‌افکند. اما همه اینها از يك سلسله امور جزئی و كمك در لحظاتی قاطع، فراتر

نمی‌رود و باید پیش از این کمک‌ها، زمینه و فضائی مساعد برای دگرگونی عمومی موجود باشد.

اکنون در پرتو همین مبانی، و همساز با موقعیت‌های عینی و خارجی، موضع‌گیری امام مهدی را بررسی می‌کنیم: مسلماً انقلاب امام مهدی (ع) نیز، مانند هر دگرگونی اجتماعی دیگر، از جهت اجرا به موقعیت‌های اجتماعی بستگی دارد؛ که باید همساز با آن موقعیت‌های معین، پیش آید. زیرا مهدی خود را برای اقدامی اجتماعی و در سطحی محدود آماده نکرده، بلکه رسالتی که از سوی خداوند برای او تعیین شده دگرگون ساختن همه جانبه گیتی است، به صورتی که همه افراد بشر از تاریکی‌های ستم و بیداد، به فروغ دادگری راه یابند.

برای چنین دگرگونی بزرگی، تنها وجود یک رهبر شایسته، کافی نیست، زیرا ویژگی‌های یک رهبر شایسته را پیامبر در همان روزگار سیاه درخویش داشت، بلکه علاوه بر رهبر شایسته، نیازمند یک محیط جهانی مساعد و یک فضای عمومی مناسب نیز هست تا موقعیت‌های خارجی مطلوب را برای انجام انقلاب جهانی آماده سازد. از دیدگاه انسانی که بنگریم، باید «احساس نابودی مداوم» در انسان متمدن ایجاد شود و یک انگیزه اساسی در درونش پدیدار گردد و رسالت دادگرانه مهدی را بپذیرد و تنها با تجربه‌های اجتماعی، مدنی و سیاسی گوناگون امکان دارد چنین احساسی در درون انسان‌ها جای گیرد.

زیرا با تجربهٔ مکتب‌ها و... می‌تواند بارگرانی از نقاط منفی به دوش خود بیابد و نیاز او را به یاری‌جوئی از سرشت پاك و جهان‌نهمان آشکار سازد.

از دیدگاه مادی نیز، شرایط موجود، در زمان ظهور، برای انجام رسالت مهدی (ع)، بر تمامی جهان، باید آمادگی و توانائی بیشتری داشته باشند تا در روزگاری همچون زمان غیبت صغری.

زیرا که بخش‌های جهان به یکدیگر نزدیک شده، ارتباط و پیوند میان انسان‌ها بهتر انجام می‌گیرد.

ارتباط و پیوندی که دستگاه رهبری مرکزی، برای پرورش مردم، بر بنیاد رسالت؛ به آن نیاز دارد.

اما دربارهٔ تکامل نیروهای مادی‌ای که در اختیار دشمنان امام است و اشکالی که امام مهدی در برخورد با آنها دارد و هرچه ظهورش به تعویق افتد، مشکل بیشتر چهره می‌نماید، یادآوری این نکته کافی است: وقتی شکست روحی بر مردم چیره شده باشد، و روح انسانی که مالك و راهبر ابزارها و افزارهاست فرو ریزد، تکامل شکل مادی نیروها کاری از پیش نمی‌برد. در تاریخ هم نمونه‌های بسیاری داریم که ساختمان يك تمدن رفیع، با نخستین تکانی که بر اثر يك نبرد به آن داده شده فروریخته

است. درحقیقت کاخ بلند آن تمدن، پیش از فرو ریختن ظاهر، از درون پوسیده و فرو ریخته و وضعیت و پشتوانه لازم برای پایداری و برپای ایستی خود را از دست داده است.



اجرای انقلاب، به وسیله «فرد»

به این پرسش می‌رسیم که: يك شخص - هر اندازه هم عظمت داشته باشد - چگونه می‌تواند این نقش بزرگ را ایفا کند؟ مگر يك شخصیت بزرگ جز انسانی که موقعیت‌های گوناگون او را ساخته‌اند، چیز دیگری هست؟ پس چگونه می‌تواند جنبشی ایجاد کند و همان موقعیت‌ها را به گونه‌ای دیگر تغییر دهد؟

عامل اصلی این پرسش، دیدگاه معینی است که بعضی از مردم درباره تاریخ دارند و انسان را به عنوان عامل دوم تغییر تاریخی می‌پذیرند. آنها عامل اساسی را برای نیروهای خارجی و عینی، که فرد و افراد را احاطه کرده، می‌گذارند. با چنین تفسیری از جنبش تاریخی و اجتماعی، فرد در برترین حالات خود نیز، چیزی جز يك تغییر پسندیده از جهت‌گیری همان عوامل اساسی نیست! روشن است که تاریخ از دو قطب تشکیل شده است: یکی انسان و دیگری نیروهای مادی گوناگونی که انسان

را احاطه کرده است. و همانگونه که نیروهای مادی، ابزار تولید و موقعیت‌های زاینده طبیعت در انسان اثر می‌گذارند، انسان نیز در آنچه که در پیرامون خویش دارد، مؤثر است. ما فقط نمی‌توانیم فرض کنیم که جنبش از ماده آغاز می‌گردد و در انسان پایان می‌پذیرد و دیگر عکس آن امکان ندارد. زیرا انسان و ماده، بر اثر گذشت زمان در یکدیگر اثر می‌کنند و بهمین دلیل است که يك فرد می‌تواند، در میان امواج تاریخ، نقشی بزرگتر از طوطی مقلد داشته باشد. بویژه وقتی که این فرد، عامل پیوند انسان‌ها و پروردگار باشد که مانند نیروئی بزرگ برای جنبش تاریخ دخالت خواهد کرد. و این امری است که در تاریخ رسالت‌های پیامبران و در سرگذشت آخرین پیام‌آور الهی به صورتی بارز تحقق می‌یابد. زیرا محمد (ص) به حکم مأموریت الهی‌اش، زمام جنبش تاریخ را به دست گرفته و تمدنی را پدید آورد که هیچ يك از موقعیت‌های خارجی دیگر، که گرداگرد او را گرفته بودند، توانائی انجام آن را نداشتند پس آنچه را که ممکن است به دست بزرگترین پیامبران روی دهد، امکان هم دارد که به وسیله پیشوای منتظری، از خاندان او، نمودار شود؛ پیشوایی که پیامبر، خود، نوید ظهورش را داده و مردم را از نقش سترك او آگاه ساخته است.

(۱) «الفتاوی‌الواضحه» از آیه‌الله محمدباقر صدر - پیشگفتار دوم «المرسل، الرسول، الرساله» ترجمه این اثر ارزشمند بزودی منتشر میشود.

چگونگی انقلاب، در روز موعود

آخرین پرسشی که طرح شد مربوط بود به راهی که مهدی (ع) می‌گزیند و کارهایی که انجام می‌دهد تا عدالت را به پیروزی قاطع برساند و موجودیت ستم‌های حاکمی را که با آنها روبروست نابود سازد.

پاسخ دقیق و مشخص به این پرسش، بستگی دارد به شناخت کامل فضا و زمانی که مقدر است امام مهدی (ع) در آن جو قدم به صحنه مبارزه آشکار نهد، تا بتوان در پرتو شناخت آن، چگونگی انجام انقلاب و حرکت و صورت‌گیری آن را ترسیم کرد. و از آنجا که ما چگونگی آغاز انقلاب را نمی‌شناسیم و دقیقاً نمی‌توانیم پیشگویی کنیم که در روز موعود چه روی می‌دهد، از یک سلسله فرض‌های ذهنی که بر بنیادهای واقعی و عینی استوار نیست می‌گذریم. در این مرحله تنها یک فرض اساسی را می‌توان

پذیرفت و آن برداشت‌هایی است که از احادیث و روایات گوناگونی که دربارهٔ روز موعود رسیده و باسیر تکاملی تجربه‌های ما، در راه جنبش و انقلاب بزرگ تاریخ همساز است.

ظهور مهدی علیه السلام به دنبال يك خلاء بزرگ، و تنگنای مدنی خفقان‌آور؛ پدید می‌آید خلاء و خفقانی که به او امکان می‌دهد تا رسالت خویش را انجام دهد و از زیر و روشن نظم روحی مردم برای پذیرش آن استفاده کند.

زیر و روشن روحیهٔ مردم، تنها يك پیش‌آمد نیست، که به صورت تصادف در آن مرحله از تاریخ تمدن انسانی روی دهد، بلکه نتیجهٔ طبیعی تضادهای تاریخی مردمی است که پیوند خویش را از خدای خویش بریده است و در پایان هم، راه‌حل قاطعی و گریزگاه مثبتی برای نجات خویش نمی‌یابد. در چنین هنگامه‌ای، آتشی افروخته شده که به هیچ چیز امکان ماندن نمی‌دهد و امام مهدی (ع) نیز مأموریت یافته تا آن آتش را فرو بنشاند و عدالت آسمانی را بر روی زمین بر پای دارد.